

ترجمه و تحقیق مقاله «جغرافیای ادبیات تطبیقی»^۱

حیدر خضری*

چکیده

این مقاله سعی بر آن دارد که ارزشهای جغرافیایی ادبیات تطبیقی معاصر را در ارتباط با رشته های تاریخ و مطالعات منطقه ای مورد بررسی قرار دهد. گلچینهای ادبی رایج در این زمینه، مخصوصاً تازه ترین نسخه ی "گلچین تئوری و نقد نورتن" (۲۰۱۰) در این راستا مورد بررسی قرار گرفته اند. سؤال تحقیق به این گونه است: چرا ادبیات تطبیقی که در جهت تثبیت موقعیتش با چارچوب های پسا استعماری عمل می کند؛ همواره نگاهی اروپا محور دارد. در حالیکه در روندی تاریخی و در قالب نهادی و تجربی نسبت به آرشیوهای غیر اروپایی دید بازتری داشته است. دستاوردهای منتقدان ادبی و نظریه پردازان عرب و ایرانی از عبدالقاهر جرجانی (و. ۱۰۷۸) تا محمد غنیمی هلال (و. ۱۹۶۸) در عرصه ی مطالعات ادبیات تطبیقی به دقت مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین مشارکتهایی که ممکن است در آینده ای نزدیک از این مناطق در قالب نویسندگان عربی و فارسی که میراث اروپایی را به نقد و چالش بگیرند؛ مورد توجه بوده است. بازتاب تفکرات فرانکو مورتی و دیوید دمروش در ارتباط با ادبیات جهانی گذشته و آینده در دیالوگ برنامه هایی برای ادبیات تطبیقی قرار گرفته است که به وسیله ی گایاتری سپیواک، امیلی اپتر و ستنلی کورنگولد پیشنهاد شده بود. مقاله ی پیشرو در این راستا این دو پیشنهاد را به تفصیل ارائه داده است: اولاً، جغرافیای متفاوت رشته ها با منشا مکانی تئوریهای ادبی هماهنگ شود. دوماً، توجه بیشتر به انعطافهای فرهنگی، زمانی و سیاسی ادبیاتهای مختلف که در برگیرنده آرشیو این رشته هستند؛ صورت گیرد. چالشهای خاص جهانی شدن ادبیات تطبیقی در ارتباط با موانع اساسی مدرنیته مورد بررسی قرار گرفته است.

* استادیار گروه مطالعات اوراسیایی میانه، استادیار مدعو، مرکز مطالعات خاورمیانه، دانشگاه ایندیانا، بلومینگتون،

ایالات متحده آمریکا hkhezri@umail.iu.edu

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۴/۲۵

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، نظریه ادبی، تاریخ روشنگری، گلچین ادبی.

۱. مقدمه مترجم

از زمانی که گایاتری سیواک، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه کلمبیا، نظریه ی "مرگ یک رشته" را در ارتباط با رشته ادبیات تطبیقی مطرح کرده است؛ نظریه ها و پیشنهادهای متفاوتی برای "تولد دوباره" این رشته ارائه شده است. اهمیت مقاله ی پیشرو از این جهت است که اولین مشارکت یک پژوهشگر غربی در این زمینه است که گسترش جغرافیای ادبیات تطبیقی به جهان اسلام - و مخصوصا ایران و جهان عرب - را به عنوان راه حل واقعی استعمار زدایی از این رشته و نیز تولد دوباره آن، مطرح کرده است.

مقاله با این مطلب شروع شده است که چگونه انتشار یک کتاب در عرصه ی تاریخ، اروپا-محوری زمانی و جغرافیایی رشته ی تاریخ را اخیرا در غرب با چالش جدی مواجه کرده است. (مؤلف مقاله این سوال را در مورد ادبیات تطبیقی هم مطرح می کند و حتی آخرین پاراگراف مقاله که به نوعی آرزوی مؤلف هم هست؛ در خواست انتشار کتابی در ادبیات تطبیقی (اسلامی-شرقی؛ مخصوصا سنتهای عربی-فارسی) میکند که این اروپا محوری زمانی و مکانی رشته ی ادبیات تطبیقی را با چالش مواجه کند و تولدی جهانی برای نظریه ی مرگ ادبیات تطبیقی اروپا-محور ارائه شده توسط سیواک باشد).

از همین نقطه نظر است که مؤلف اروپا محوری مکانی و زمانی دو رشته ی تاریخ و ادبیات (تاریخ به عنوان رشته ای که اروپا محوری آن با چالش جدی مواجه شده است و کم کم رو به سمت جهانی شدن دارد؛ در مقابل ادبیات به عنوان رشته ای که هنوز اروپا محوری آن پابرجا است) را در یک مسیر موازی در عرصه ی پژوهشی، تدریسی و سازمانی در مقاله اش مورد بررسی قرار داده است. وی بیان کرده است که چگونه در دهه های گذشته، پژوهشگران رشته ی ادبیات در غرب بیشتر اطلاعات خود را از ادبیات غیر غربی از طریق رشته ی تاریخ به دست آورده اند؛ اما امروزه به خاطر مرزبندی آکادمیک بین رشته های تاریخ و ادبیات (بین امور واقعی و خیالی) این مطلب سختتر به نظر میرسد. از اینرو موضوع مطالعات منطقه ای را به وسط میکشد که باز هم خالی از اشکال نیستند، زیرا مرزبندی مشخصی ندارند و تقسیمبندی آنها باز بر اساس مطالعات تاریخی است.

سپس مؤلف این اروپا محوری ادبیات را در یک مسیر زمانی و مکانی در ارتباط با نقد "ژانر" مورد بررسی قرار میدهد. و بیان میکند که چگونه از یک طرف تمرکز بر عصر میانه

و کلاسیک اروپایی - غربی و عدم توجه به عصر میانه و کلاسیک اسلامی (عربی-فارسی) سبب شده است که ژانر "تخیل" به عنوان یکی از مهمترین دستاوردهای تئوریک جهانی در عصور میانه، از قلم بیافتد. همین مطلب باعث شده که در ادبیات غرب (استعمار خارجی) و به تبع آن ادبیات فارسی-عربی (استعمار داخلی) بر دوره ی میانه نام عصر انحطاط گذاشته شود. در همین راستا و از طرف دیگر تمرکز بر عصر معاصر اروپایی-غربی و عدم توجه به عصر معاصر اسلامی (عربی-فارسی) سبب شده است که ژانر (بالقوه ی) "ادبیات تطبیقی" که دارای ذخیره گاه عظیمی در جهان اسلام است، از قلم بیافتد.

در مرحله ی بعدی مولف نهادها و سیستمهای آکادمیک غربی را مورد نقد قرار میدهد که بانیان این روند اروپا محوری هستند و آنرا نهادینه کرده اند. وی در این زمینه باز یک گروه تاریخ (یک نمونه موفق جهانی) را با ادبیات (یک نمونه ناموفق اروپا-محور) در غرب مقایسه میکند. و بیان میکند که چطور در تمام گروههای تاریخ معمولاً یک کرسی برای تاریخ جهان اسلام و یک کرسی برای تاریخ هند و آسیا وجود دارد، در حالیکه به ندرت در بخشهای ادبیات، کرسی برای ادبیات جهان اسلام گنجانده شده است، و حتی در دانشگاههای که دارای چنین کرسی هستند؛ اولویت اول به آموزش زبان پرداخته می شود؛ یعنی برای امور غیر ادبی مثل تاریخ و یا دین.

در قسمت بعد، مولف به مطالعات فرعی و پسا استعماری به عنوان بهترین گزینه ها برای به چالش کشیدن اروپا محوری و نیز جهانی سازی تئوری ادبی اشاره میکند. اما اولویت بخشی این مطالعات به "غیر قابل ترجمه" و نیز "آرشیوهای اروپایی" و "بعد نظری" و نه کاربردی، سبب شده که تئوری ادبی همچنان اروپا محور باقی بماند. مولف مقاله به آنتولوژی NATC به عنوان نمونه اشاره میکند، که چگونه علیرغم آگاهی ویراستاران بر پدیدیه ی اروپا-محوری در بعد تئوری؛ آنها همچنان در حیطه ی کاربردی اروپا-محور عمل میکنند. از اینرو مولف "چیز از پیش ترجمه شده" را به عنوان جایگزین بهتر برای "چیز غیر قابل ترجمه" ارائه میدهد. زیرا غیر قابل ترجمه عملاً مساوی است با ناشناختگی و عدم مقایسه. و این مطلبی است که مولف آنرا اینگونه تقسیم کرده است: تاریخ برای اروپا و غیر اروپا؛ ادبیات تنها برای اروپا.

در آخر مولف با تمرکز بر ادبیات تطبیقی در جهان عربی-فارسی سعی در استعمار زدایی از این رشته میکند و به عنوان نتیجه بیان میکند که چگونه این رشته از لحاظ تاریخ مفهومی، به ما می آموزد که به منابع [ادبی] دست پیدا کنیم و چگونه افق های عملی آنرا

گسترش دهیم. از لحاظ ادبی هم این رشته می تواند مهارت های زبان شناسانه را که پیش شرط کار با سنت های ادبی اند؛ به ما بیاموزد. وی در آخر با پیشنهاد ترکیب مطالعات منطقه ای با تاریخ، که در عین حال وفادار به استقلال محصول ادبی باشد، و با قرار گیری یک نقطه ی تماس بین سنت های ادبی اروپایی - آمریکایی و کشورهای اسلامی، آرزوی یک تولد دوباره برای رشته ی ادبیات تطبیقی - که در عمل آنهم اروپا محور عمل کرده است، و از اینرو دچار مرگ شده است - میکند.

۲. مقدمه مولف^۲

به تازگی در مجله ی "تاریخ و تئوری" بحثی مطرح شده است که در آن به سرچشمه و منشأ جغرافیایی تاریخ به عنوان یک نظم و روش علمی پرداخته شده است. انگیزش اصلی این بحث، پیرامون بخشی بود از کتاب "شالوده های زمان: نگارش تاریخ در جنوب هند ۱۸۰۰ - ۱۶۰۰" تألیف رانو، شولمن و سوپراهمانیام سه استاد تاریخ هند جنوبی. کتاب شالوده های زمان این قضیه را مطرح و مورد بحث قرار می دهد که آسیای جنوبی امروزی و مدرن دارای سنت های تاریخی بومی و منحصر به فرد است که تا کنون به وسیله ی پژوهشگران اروپایی ناشناخته باقی مانده اند. پیش فرضهای این مبحث به وسیله ی یک متخصص زبان سانسکریت و دو مورخ به چالش کشیده شده است. متخصص زبان روی دوره ی استعمار هند تمرکز کرده است؛ و دو مورخ به پیش فرضهای کتاب از نظر شرایط خاص پس از استعمار پرداخته اند. این کتاب به طور سودمندانه ای گفتگو در باره ی هویت تاریخی را فراتر از جغرافیای اروپایی گسترش داده است. خواننده این مطلب به این نتیجه گیری می رسد که هیچ دلیل قانع کننده ای برای محدود ساختن جستجوی تاریخ نگاری به آرشیوهای اروپایی و اروپا - محور، حداقل در این مبحث و روش خاص وجود ندارد.^۳

حال پرسش این است که آیا چنین بحثی را می توان امروزه در رشته ادبیات تطبیقی مطرح نمود؟ اساساً و رسماً چنین چیزی بعید به نظر می رسد. هر چند از نظر اپیتومولوژی (شناخت شناسی) در رشته ی ادبیات نیز به اندازه ی رشته ی تاریخ، مباحث و گرایشات جغرافیایی و زمانی وجود دارد. جای مطالعات تطبیقی و اساسی دانش ادبیات در بیشتر مجله های علمی فعال در زمینه ی سنت های ادبی غیر اروپایی خالی است و این مطالعات در مجله ها و نشریه های مشابه هم در ضعیف ترین شکل ممکن ارائه شده اند.^۴ حتی به

شکل ناباورانه ای باید گفت که چنین کاوش ها و مطالعاتی تقریباً در سطح علمی معاصر جایی ندارند. مطالعه ای بر روی شبکه های مختلف علمی - همچون مجلات، مجموعه ها ی ادبی و دپارتمانهای آکادمیک - مرتبط با تاریخ و دیگر رشته های علوم اجتماعی، نشان می دهد که رشته های علوم اجتماعی می توانند به طور عمیق و قابل توجهی در بردارنده ی مقایسه های بین فرهنگی باشند. مطلبی که در رشته هایی همچون ادبیات تطبیقی تنها در حد یک رؤیا به حساب می آید.

با پیش بینی چنین تناقضاتی، بیش از یک دهه ی پیش، فرانکو مورتی مقاله ی تاثیر گذار خود را به نام " گمان هایی در ادبیات جهان" ارائه کرد. البته با پذیرش این واقعیت که روش وی تا زمان " گوته" را شامل نمی شد. در مقابل، ادبیات تطبیقی تا پایان قرن بیستم "کار اندیشمندان ظریفی بود که به طور اساسی محدود به اروپای غربی می شد و بیشتر مربوط به زبانشناسان تاریخی و تطبیقی آلمانی می شد که در زمینه ی ادبیات فرانسه کار کرده بودند." (Moretti 2000, 54) در همان مقاله مورتی شرح می دهد که چگونه دانش خود را در باره ی سنت های ادبی غیر غربی، عمدتاً از طریق مورخین به دست آورده است (همان، ص ۶۲). از کجا این شکاف بین ادبیات و تاریخ در این مقیاس جهانی روی داده است؟ و اگر این درست است که اروپا - محوری مطالعات ادبیات تطبیقی مدرن بیشتر و فعال تر از مطالعات تاریخی بوده است؛ پس چگونه است که دانشمندان حوزه ی ادبیات تطبیقی تجارب گرفته شده از مطالعات تاریخی را به کار می گیرند؛ بدون آنکه ارتباطشان را با تخصص معرفتی خودشان، در حوزه های مورد مطالعه ی ادبیات تطبیقی از دست بدهند.^۵

نقد ژانر، به عنوان یکی از مهمترین دستاوردهای ادبیات تطبیقی برای علوم انسانی، نمونه ای از پیش داوری اروپایی در مطالعه ی جهانی ادبیات است. آلیستر فولر در نقد ژانر با اثر کلاسیک خود تحت عنوان: "انواع ادبی" (*Kinds of Literature* (1982)) چنین بیان می کند که جایگاهی برای مطالعات ژانرهای ادبی در ادبیات غیر اروپایی وجود ندارد. همتایان آلمانی فولر فراتر از نقد آنگلوفون رفته اند، اما نگرش و کار آنها هم اندک و حاشیه ای بوده است. به عنوان مثال کمک راتکوفسکی به تئوری ژانر در برگرنده ی یک "فهرست راهنمای بین المللی برای گونه های شعر آلمانی" (Ruttkowski ۱۹۶۸، صص ۱۳۷-۱۴۹) می باشد ولی منابع کتاب شناسی (منابع ثانویه) پیرامون ادبیات فارسی و سانسکریت در تئوری کلی ژانرهای ادبی، هیچ تاثیر و نقشی نداشته اند.

از اینرو و موقتا می توان نتیجه گرفت که، آثار قرون وسطی پیرامون نقد ژانر، در مطالعه ی کلاسیک "فولر" از قلم افتاده اند. در این مطالعه همچنین به پیشرفتهای به دست آمده از سنتهای شعری فارسی، عربی و دیگر زمینه های غیر اروپایی در هنگام آشنایی اروپای لاتین با تخیل^۶ ادبی، نیز پرداخته نشده است. مسیری که فولر برای مطالعات ژانر خود برگزیده است؛ مسیری است مستقیم از ارسطو تا سر فیلیپ سیدنی در اوایل دوره ی مدرن. این مسیر خطی، نقش و جایگاه تمامی زبانهای ادبی غیر اروپایی را در طول هزاره ی یاد شده حذف کرده است. دفاع ضد افلاطونی ارسطو از ابعاد خیالی ادبیات، به گفته فولر، برای قرن ها کنار گذاشته شده بود و تنها در اوایل مدرنیته و بوسیله ی اروپایی ها از نو کشف شد. آنگونه که فولر می گوید: "تنها در زمان فیلیپ سیدنی بود که ما به فرض و دفاع کاملی از حقیقت ایده آل شاعران دست یافتیم و حتی پس از آن هم این حقیقت در لفافه ای از معما و راز پیچیده شده بود - زیرا از نقطه نظر هنرمند ادبی، هیچ چیزی کاملا قابل تصدیق و یا تکذیب نمی باشد". (Fowler 1982, 6) فولر نمی تواند در باره ی شرح ساده اش از توسعه های درونی سنت ادبی انگلیسی اشتباه کرده باشد، اما در مورد اینکه چگونه تخیل ادبی در مقیاسی وسیع از قرون میانه به یکباره محو شده است، مسایل و پرسش های فراوانی را مطرح می کند.

اشعار کلاسیک فارسی و عربی در اینجا به کمک نقد ژانر می آیند و نشان می دهند که چگونه دیدگاه و شرح تخیل اروپایی [و اروپایی محور] در باره ی [ادبیات] جهانی و نقش آن به عنوان گفتمان غالب در این زمینه، باعث از دست رفتن [ژانرهای غیر اروپایی] شده است. یک نمونه از چنین چیزی را در مفهوم "تخیل" می توان دید که بر آثار عبد القاهر جرجانی (۱۰۷۸ وفات) سایه انداخته است. آثار عبد القاهر بیانگر محدودیت های ناشی از حذف و نبود آثار قرون وسطی در تئوری ژانر مدرن می باشد. (نگا: Van Gelder / Hammond 2008; Gould 2010). عبد القاهر از تخیل شعری در قرآن دفاع می کند و به صورتی قویتر پیشنهاد می کند که مطالعه ی شعر پیش از اسلام برای درک قالب قرآن ضروری می باشد. وی این مطلب را در اثرش با عنوان "عجاز القرآن" مطرح کرده است که حدود پانصد سال بعد بوسیله ی فیلیپ سیدنی و تحت عنوان "دفاع از شعر" منتشر شد. علاوه بر این، عبدالقادر در "أسرار البلاغه"، منظور و مفهوم خود از تخیل را دگرگون کرده است تا بتواند نوع ثابتی از زبان تمثیلی را ارائه دهد و در عین حال، منطق لازم برای تخیل متنی را نیز فراهم سازد. (Van Gelder / Hammond 2008, 29) البته جرجانی در مبحث مرتبط ساختن توجه تخیلی برای یافتن حقیقت از راه جستجوی مذهبی، تنها محقق

و مؤلف در این زمینه نبوده است؛ بلکه بسیاری از اخلاف و اسلاف وی از جمله ابن سینا، ابن رشد و القرطاجنی (اهل قرطجان اندلس) نیز در حوزه ی تولید نظری ادبیات عربی با هر دو شکل ادبی ارسطویی و هرمنوتیک قرآنی، آثاری تألیف کرده اند (اگر چه واقعیت این است که این دو روش و سنت ندرتا به صورت مشترک برای نقدهای مورد مطالعه در اینجا در نظر گرفته شده اند).

حذف جغرافیایی و تاریخی (زمانی) که در تئوری ژانر فولر دیده می شود - و عمدتاً به دلیل وسعت و پیچیدگی زمینه ی نظریش صورت می پذیرد - می تواند همیشگی و بسیار وسیع باشد. چنین نقاط تیره و مبهم تنها محدود به سنتهای ادبی و ادبیات اروپایی - آمریکایی نمی باشند. این فرض را می توان لحاظ کرد که فرهنگ ادبی در دوره ی قرون وسطی سیری نزولی پیدا کرده است؛ همچنانکه این روند در اوایل دوره ی مدرن، در نوشته های پژوهشگران "دنیای اسلامی شده" هم صورت می گیرد.^۷ روایت غالبی که به شکل پیوسته ای از ارسطو تا فیلیپ سیدنی دیده می شود بیانگر این فرض است که بین این دو نقطه ی اوج ادبیات اروپایی، هیچ نکته و دوره ی ادبی برجسته ای وجود ندارد. این فرض به صورت مشخصی حتی مسیر مطالعه و روایت تاریخ ادبیات عرب توسط [خود] پژوهشگران دنیای خاورمیانه را [نیز] تعیین کرده است. در واقع، عمده مفهوم نهضت ادبی (رنسانس ادبی) که در تاریخ ادبیات عربی مرسوم است - و اینگونه پنداشته می شود که در اواخر قرن نوزدهم با چرخش فکری به سمت اروپا ایجاد شده است، - به نوعی بیانگر این شباهت با تاریخ رنسانس اروپا است که بلافاصله پس از یک دوره تیرگی و رکود، یک رنسانس فرهنگی و علمی پدیدار گشته است. در نتیجه ی این روایت غالب، ما مشاهده می کنیم که منتقد و شاعر برجسته ی عرب یعنی جبرا ابراهیم جبرا (وفات ۱۹۹۴) در باره ی تاریخ ادبیات مدرن عرب می گوید: "آنچه که امروزه در دنیای شعر عرب روی می دهد هیچ معادل و مشابهی در گذشته ی ادبی ما ندارد". و تأکید می کند که مدل ها و تشابهات شعر مدرن عرب در ادبیات و هنر غرب بیشتر دیده می شوند تا در خود دنیای عرب. (به نقل از: De Young 1997, 161-162)

نمونه ای دیگر از این استعمار درونی شده^۸ را می توان در تلاش های پیشگام ادبیات مصری - عربی قرن بیستم، یعنی طه حسین (وفات ۱۹۷۳) مشاهده کرد. وی تلاش کرد تا هویتی کاملاً مدیترانه ای و اروپایی به مصر بدهد و میراث فکری مصر را از تمدن اسلامی قرون وسطی جدا سازد. وی در "آینده ی فرهنگ در مصر" (مستقبل الثقافة فی مصر ۱۹۳۸) این مطلب را اینگونه بیان می کند: "فکر و اندیشه ی مصری تماس جدی و

آنچنانی با اندیشه‌ی شرق دور نداشته است؛ همانگونه که با اندیشه‌ی فارسی هم نداشته است. اندیشه‌ی مصری همواره دارای بده بستان‌های منظم، آرام و متقابل تنها با یونان و خاور نزدیک بوده است". (تاکید اضافه شده است. (Hussein 1975, 4)) وی همچنین می‌گوید: "ذهن و اندیشه‌ی یک مصری باستان، اندیشه‌ی یک شرقی نیست [...] این ذهن تنها دارای تأثیرگذاری و تأثیرپذیری با همسایه‌های غیر مصری خویش بویژه یونانیان باستان است". (همان) تحصیلات طه حسین در سوربن پاریس، وی را در سنت‌های ادبی اروپایی غوطه‌ور کرده بود. تلاش‌های وی برای پالایش میراث فرهنگی مصر از همه‌ی گذشته‌های غیر اروپایی‌اش و پیوند دادن یک تبار و گذشته‌ی اروپایی به آن، اصولاً حاصل میراث استعماری است که در نهایت بوسیله‌ی اشخاص برجسته‌ی متعلق به یک فرهنگ استعمار شده، درونی و بومی شده است.

بر اساس تحقیقات چند دهه‌ی گذشته، اثبات شده است که تاریخ، که بیشتر محصولات و بازتولیدش در ارتباط با گذشته (آرشیو) است؛ در مقایسه با ادبیات، از توانایی بیشتری برای منعکس ساختن گرایش اروپا - محوری برخوردار بوده است. اگر مدرنیته اساساً یک مفهوم تاریخی باشد - یا به عبارتی در باره‌ی شکل و دوره‌ای از زمان باشد - پس شاید یک شخص می‌باید فقط انتظار یافتن مدرنیته‌ی پیچیده‌ی جهان معاصر را داشته باشد؛ که بیشتر از طریق تاریخ‌ارایه و منتقل شده است، تا از طریق مطالعات ادبی.^۹ به طور پیش فرض، هدف یک پژوهش تاریخی در قلمرو تجربیات و دستاوردهای انسانی می‌گنجد؛ در مقابل، پژوهش‌های تئوریک ادبی با شرایط توصیف ناشدنی روبرو هستند، که در میان تعاریف و فرمولبندیهای متعدد، به تعریف ستلی کورنگولد^{۱۰} از ادبیات تطبیقی می‌رسد که آنرا "عرفان روشمند" می‌نامد. (Corngold 2005, 143). به عنوان یک مقوله و قاعده‌ی منطقی، آن شرایط توصیف ناپذیر [که هدف پژوهش‌های ادبی هستند؛] آشکارا با عمل مقایسه و به تطبیق درآمدن، سر ناسازگاری دارند. اگر چه تاریخ در گذشته، کار تاریخ [وسایر دیسیپلینها] را انجام داده است و بالعکس، (به عنوان مثال نگاه کنید به: White 1975) اما تقسیم کار و تعیین مرز بین امور واقعی [تاریخ] و امور خیالی [ادبیات] به صورت عمیق و گسترده‌ای در حوزه‌ی مطالعات آکادمیک امروزی، صورت گرفته است؛ که ضرورت و اهمیت مطالعات بین رشته‌ای را بیش از پیش مطرح می‌سازد که این مقاله در راستای بررسی و نقد آن می‌کوشد.

۳. متنیت بخشی به متنهای غیر قابل ترجمه (Contextualizing the Untranslatable)

بی دلیل نیست که یکی از تکرارپذیرترین و جنجالیترین مفاهیم در مباحث اخیر در ارتباط با هویت رشته ای ادبیات تطبیقی، اصطلاح "غیر قابل ترجمه" بوده است. اصطلاحی که گویا گستره ی معرفتی ادبیات تطبیقی را در بعد جهانی پیموده است. از بهابها (Bhabaha 1994, 91)) گرفته تا سپیواک ((Spivak (2005) تا اپتر ((Apter (2008) مفهوم "غیر قابل ترجمه" به صورت هدف و غایت مطالعات ادبیات تطبیقی در آمده است. اگر مطالعات ادبیات تطبیقی باید برتری و اولویت را به "غیر قابل ترجمه" بدهد - که البته من در اینجا نمی خواهم از مؤلفین نامبرده ی بالا جدا شوم، بلکه می خواهم مفاهیم ضمنی آنها را دنبال کرده باشم - این امر، ضرورت عمل تطبیق و مقایسه در رشته ی ادبیات تطبیقی را چگونه میتواند به سرانجام برساند؟ مگر نه این است که آنچه حتی در شرایط خودش قابل توصیف و شرح نیست [در اینجا منظور "غیر قابل ترجمه بودن" است،] به دشواری می تواند در حیطه ی تطبیق و مقایسه قرار گیرد؟ به نظر من، و بدون توجه به این قضیه ی نظری جذاب، که مقایسه نمودن دقیقاً مترادف با ترجمه کردن نیست؛ ماهیت دانش به گونه ای است که حتی مقایسه گرها نیز بناچار به سنت هایی گرایش پیدا می کنند که دارای بیشترین آشنایی با آن و زمینه های موجود در آن هستند. دلمشغولی ها و تجارب عملی طرفداران پروپا قرص ادبیات تطبیقی در باره ی مفهوم ترجمه ناپذیری بطور آشکار چنین گرایشی را نشان می دهد.

اگر "غیر قابل ترجمه بودن" به عنوان نقطه حرکت ضروری (و یا ایده آل) برای ادبیات تطبیقی باشد؛ خود این امر بیانگر آن است که رشته ی ادبیات تطبیقی بهترین پایگاه برای "آنچه که قبلاً به ترجمه در آمده است"؛ به شمار میرود. در غیر اینصورت، آن چیز "غیر قابل ترجمه" به راحتی مساوی با یک مفهوم بی معنی و پوچ خواهد بود. در غیاب هر گونه دانش زبانی و یا متنی اولیه درباره ی یک نمونه ی غیر قابل ترجمه، چگونه می توان معنا و مفهوم آن را استنباط کرد [و فهمید که آن مورد غیر قابل ترجمه بوده است.؟] با در نظر گرفتن ضرورت این نکته که مطرح شدن "غیر قابل ترجمه" بستگی به چیزی دارد که پیشتر ترجمه شده است؛^{۱۱} محدودیت های درون رشته ای ادبیات تطبیقی که در راهنماییهای معرفتی "مورتنی" به روشنی مطرح شده اند؛ بیانگر وضعیت و محدودیتی است

که کمتر می توان بر آن فایق آمد، و بیشتر بیانگر وضعیت و محدودیتی است که تنها می توان آن را بهتر شناخت و درک کرد.

پیش شرط لازم برای به دست آوردن دانش نهانی ناشی از تحلیل و آنالیز آثار ادبی، همانا مهارت در زبانی است که متن ادبی با آن نگاشته شده است. هنگامی که نقطه ی آغاز و حرکت همانند نقطه ی بازگشت در راستای علایق و مفاهیم پژوهشگر متن باشد؛ نتیجه ی کار نوعی بازتاب و انعکاس ویژه است که گاه در مقابل گستره ی مشاهدات تجربی عمل میکند. یک پژوهش تاریخی که از یک مکان جغرافیایی جهان و یا یک زمان مشخص، به زمان و یا مکان دیگر می رود؛ در مقابل یک پژوهش ادبی که که ملزم و محدود به سنتهای متنی و زبان‌شناسانه ی خاص است و یافته هایش را در سایه ی تاثیرات [بعدی] متنی توجیه میکند؛ میتواند به شکل روانتری تابع یک مسیر تجربه ای باشد. مشارکتهای تجربی مشخصا قادر نیستند که نقص های یک کار معیوب از لحاظ نظری را برطرف سازند. همچنین، اهمیت تئوریک هم نمی تواند کار و اثری با فرضیات تجربی اشتباه و پر عیب را کامل و بی نقص جلوه دهد. اختلاف معیار بین این دو روش [تجربی و تئوریک] تا اندازه ای بیانگر تداوم بیشتر اروپا محوری در زمینه ی ادبیات تطبیقی، در مقایسه با پژوهشهای تاریخی است.

از اینرو، و به صورت طنز تلخی یک پژوهشگر ادبی از لحاظ تجربه و مشاهده محدودتر از یک تاریخ نگار می باشد. برای پژوهشگر ادبی، متن می بایست اینگونه در نظر گرفته شود که قرار است بعدها و در قالب بررسی منتقدانه ای به مشاهده و تجربه در آید. در مقابل، عرصه ی تجربی پیموده شده بوسیله یک تاریخ نگار می تواند و می بایستی بتواند که به مشاهده در آید و قابل رؤیت باشد. اگر کار تاریخ به مشاهده در آوردن متن است؛ کار ادبیات تطبیقی رسیدن به نقطه ای است که در آنجا متن بتواند براحتی حدس زده شود. فقط هنگامی می توان به این نقطه رسید که متن مورد نظر از پیش خواننده و فهمیده شده باشد. موارد بالا تعدادی از براهین و دلایل معقول برای تقسیم بندی معاصر در زمینه ی کار آکادمیک هستند؛ که به طور کلی می توان آنها را اینگونه برجسته ساخت: "ادبیات برای اروپا / تاریخ برای غیر اروپا".

۴. "اروپا محوری نهادینه شده" (Institutional Eurocentrism)

به طور معمول در یک دانشکده ی علوم انسانی در آمریکا، توزیع و تقسیم بندی کار آکادمیک بدینگونه است: گروه تاریخ با پنج استاد برای تدریس؛ تاریخ آمریکا، تاریخ بریتانیا، تاریخ اروپا، تاریخ اسلام و گهگاهی هم تاریخ آسیا و هند. گروه انگلیسی با سه استاد، که در آن ادبیات آمریکا، ادبیات بریتانیا و نهایتا ادبیات جهان پس از استعمار تدریس می شود. البته باید در نظر داشت که تدریس در این گروهها تنها به زبان انگلیسی صورت می گیرد. (Pollock 2010). در مؤسسات پیشرفته تر می توان دیپارتمانهایی را با نام "ادبیات" و یا "زبانهای خارجی" یافت که در آن اندکی از مابقی ادبیات جهان به صورت جزئی و بسیار ناقص تدریس می شود. زبانهایی مانند اسپانیایی و یا فرانسوی، و در موارد نادرتر و در صورت وجود استاد، زبانهای عربی، عبری و فارسی. عملکرد دیپارتمانهای "ادبیات" بیشتر در امور ثانویه است تا پایندی به وظیفه و قاعده ی اصلیشان؛ چرا که معمولا آنچه که ارائه می دهند یک عملکرد غیر ادبی است. یعنی یک عملکرد ابزاری، همچون آموزش زبان. به طور خلاصه، مطالعه و بررسی دنیای غیر اروپائی در دانشگاههای آمریکا گستره و زمینه ای است که بیشتر مورد علاقه ی تاریخدانان و انسان شناسان است تا متخصصان حوزه ی ادبیات تطبیقی. علوم اجتماعی حتی علیرغم ناهمگونی های چشمگیری که کالبد کاری آن را شکل می دهند؛ توجه خودش را از لحاظ تجربی به همه ی جنبه های جهان، فرهنگ ها و سرزمین های مختلف معطوف کرده است؛ در حالیکه کسانی که در زمینه ی ادبیات تطبیقی کار می کنند؛ خودشان را محدود به حوزه های ادبی آمریکایی - اروپایی می کنند؛ این مسئله حتی در هنگام نوشتن از فضاها و گستره های غیر اروپایی هم مشاهده می شود. ظاهرا یک پیش فرض نانوشته وجود دارد که جهان غیر اروپایی، فاقد محصولات ادبی است که از همان ارزش و سطح ادبیات موجود در اروپا و مستعمرات "دنیای جدید" [منظور آمریکا است] برخوردار باشد. در مقابل این دیدگاه [شایع در مورد ادبیات]، در باره ی تاریخ، بجز عوام ترین و مبتذل ترین هگلیست گرایان از بین رفته، کسی شک نداشته است که جهان غیر اروپایی هم، دارای تاریخ و تمدن است.

البته درجه ای از دورافتادگی [و ناشناختگی] را در راستای پژوهش در باره ی هر سرزمین و کشوری، می شود انتظار داشت؛ هر چند این امر همیشه خوشایند نیست [و نباید به عنوان بهانه مورد استفاده قرار گیرد]. آنچه که در اینجا جالب توجه است محدودیت تدریس منابع، زبانها، فرهنگ ها و ادبیاتهای غیر اروپایی در دانشگاههای آمریکایی نیست؛ بلکه [توجه بیشتر معطوف به] دیپارتمانها و روش آنها در ارتباط با کار پژوهشگرانی است که می خواهند در حوزه ی ادبیات و فرهنگ غیر اروپایی کار و مطالعه کنند. هنگامی که

یک دانشگاه تصمیم به گسترش برنامه های درسی اش می گیرد و رشته ای را در باره ی دنیای اسلام عرضه می کند؛ در واقع تنها به تاریخ و تا حدودی مذهب آن توجه میکند؛ در حالیکه تقریباً هیچگاه به ادبیات آن حوزه نمی پردازد. این خود نشان دهنده ی آن است که چرا تعداد بسیار محدودی از گروههای ادبیات تطبیقی موجود در تمام دانشگاههای کشور، دارای اساتیدی تمام وقت در زمینه ی زبانهای غیر اروپایی هستند. در بهترین حالت فقط یک یا دو استاد برای زبانهای غیر اروپایی وجود دارند که می بایستی تلاش بسیار کنند تا زمینه ی کاری شان را در میان ده یا بیست استاد زبانهای اروپایی جای داده و عرضه کنند.

البته این نوع توزیع کار آکادمیک فقط یک پدیده ی آمریکایی و یا آنگلو فن نیست، بلکه به شکلهای مختلف در سرتاسر جهان دیده می شود. هیچکدام از مؤسسه های پیتر ژوندی برای مطالعات ادبیات آلمانی و ادبیات تطبیقی در دانشگاه آزاد برلین و نیز مؤسسه های مشابه در دانشگاه لودویگ ماکسیمیلیان شهر مونیخ و یا دانشگاه گوته در فرانکفورت دارای یک استاد تمام وقت در زمینه ی سنت های ادبی غیر اروپایی نیستند. این مسأله حتی در مرکز پژوهش های ادبیات تطبیقی در آلمان در دانشگاه یوهانس گوتنبرگ شهر ماینز هم دیده می شود. همانند بقیه ی اروپا و آمریکای شمالی، در آلمان هم، مطالعه ی ادبیات غیر اروپایی تنها اختصاص به دپارتمانهای عربی، ترکی و ایرانی دارد؛ که در همه ی آنها اولویت اصلی به آموزش زبان، تاریخ اجتماعی و مذهب داده شده است و چندان توجهی به ادبیات نشده است. در دانشگاههای خاورمیانه، از جمله دانشگاه دمشق، مطالعه ی ادبیات تطبیقی معمولاً در دپارتمانهای زبان و ادبیات انگلیسی قرار داده شده است.^{۱۲} اثرات و عوارض پیچیده ی این همپوشانی که توانایی در زبان انگلیسی را به مثابه ی ادبیات تطبیقی، و ادبیات تطبیقی را نیازمند مهارت در زبان انگلیسی در نظر گرفته است؛ قبلاً به وسیله ی ادوارد سعید و دیگران (Said 1993, 305) مورد بحث قرار گرفته است. بنابراین وضعیت نامناسب ادبیات تطبیقی، مسئله ای جهانی است و اکنون زمان آن فرا رسیده است که ادبیات تطبیقی از رشته های موفق تر دیگر این نکته را بیاموزد که می بایستی از شرایط اروپا محوری خارج شود.

پس به دانشجویانی که می خواهند در ادبیاتهای غیر اروپایی تخصص کسب کنند، چه چیزی را باید توصیه کرد؟ در سرتاسر دنیا، بنظر می رسد که مطالعات منطقه ای، بهترین راه برای دستیابی به دانش عمیق در باره ی فرهنگها و ادبیاتهای غیر اروپایی است. اما سوق دادن دانشجویان به سمت مطالعات منطقه ای، در عین حال به صورت پرسش برانگیزی دانشجویان را از ادبیات تطبیقی دور می کند. علیرغم اینکه پژوهشگران علوم اجتماعی از

مطالعات منطقه ای دفاع می کنند و بر این باورند که این عرصه ی مطالعاتی "جایی است که از آنجا تاریخ علوم اجتماعی را میتوان از نو نگاشت و چگونگی ارتباط دسته بندیهای مختلف آن را در برهه ی مشخصی از تاریخ اروپا مورد بررسی قرار داد". (Mitchell 2004,) اما آنچه که معمولا در ایالات متحده از "مطالعات منطقه ای" (area studies) برداشت می شود؛ انبوهی از معلومات مختلف است که اغلب در پرداختن به مرزها و محدودیت هایشان دارای نقص های بسیاری هستند. مطالعات منطقه ای در اثر نداشتن یک روش مخصوص به خود، ناچارند تا پژوهش هایشان را بر اساس شیوه های تاریخی بنا نهند.

مدل های موجود در مطالعات منطقه ای، ادبیات را تابع شیوه ها و شرایط پژوهشهای غیر ادبی می سازند. بنا براین جای تعجب نیست که عملا در سرتاسر دنیا جایی برای الگوهای مطالعه ی ادبیاتهای غیر اروپایی وجود ندارد که بتواند زمینه ساز استقلال محصول ادبی بوده و بر این اساس، ساختار و فرمولی را برای یک روش شناسی (متدولوژی) خاص رشته ای ارائه دهد. اگر علایق ذاتی یک شخص پژوهشگر به صورت روشمند (متدولوژیک) باشد؛ ظاهرا او می باید تنها خودش را محدود به مطالعه ی صرف متون انگلیسی کند. با بررسی بیشتر آگهی های شغلی می توان دید که دپارتمانهای زبان انگلیسی معمولا و به وضوح اولویت را به کسانی می دهند که در ادبیات آنگلوفون پسا استعماری تخصص دارند، تا ادبیات غیر انگلیسی نگاشته شده به زبانهای بومی. با این حال مطالعات انگلیسی، از نقطه نظر ادبی دارای مزیت بزرگی نسبت به مطالعات تاریخی هستند؛ و آن اینکه استقلال استدلالی ادبیات، شانس فراوانی را فراهم می آورد تا در چهارچوب این رشته، ارزش و اعتبار خود را حفظ کند. اگر پیدا کردن و درک ارزش های استدلالی مطالعات ادبی (حتی در سنت های اروپایی) برای شخص دشوار باشد؛ پس جای تعجب نیست که ارزش گذارهای ادبی که قرار است از مطالعات سنت های ادبی غیر اروپایی به دست آید؛ دشوارتر و سخت تر باشد. پس چه چیزی مانع آن می شود که ادبیات تطبیقی [واقعا] دست به عمل مقایسه و تطبیق بزند؟

۵. "اروپا محوری متعارف" (Canonical Eurocentrism)

این انشعاب بین پیش فرضهای معرفت شناختی که ادبیات و تاریخ را شکل میدهند؛ ما را در بیان توزیع جغرافیایی تازه ترین نسخه ی گلچین تئوری و نقد نورتون Norton (Leitch et al. 2001 and 2010, henceforth *Anthology of Theory and Criticism*)

(NATC) یاری می‌دهند. در بیش از سه هزار صفحه‌ی این متن، فقط کمتر از صد صفحه‌ی آن به سنت‌های نظری ادبی غیر اروپایی اختصاص یافته است. از حدود یکصد و چهل و هشت مؤلفی که آثارشان در نسخه‌ی ۲۰۱۰ مجموعه‌ی (آنتولوژی) NATC گلچین شده و به چاپ رسیده است؛ تنها یک اثر از آرشیو گسترده‌ی تئوری ادبی عربی و فارسی تحت عنوان "مقدمه للشعر العربی" یا همان "دیبچه‌ای بر شعر عربی"، نوشته‌ی آدونیس به چشم می‌خورد. که البته آنهم به اشتباه تحت عنوان "مقدمه‌ای بر فنون شاعری عرب" ترجمه شده است. روی هم رفته فقط چهار اثر در این گلچین ادبی از سنت‌های نقدی و ادبی غیر اروپایی-آمریکایی هستند.

البته حتی همین نسبت اندک کارهای ادبی غیر اروپایی هم به صورت مشت نمونه‌ی خروار می‌باشد. آدونیس در کنار سه تئوریسین ادبی غیر اروپایی قرار می‌گیرد. یعنی کسانی همچون کاراتانی کوچین از ژاپن، زهولی از چین، وسی. دی. ناراسیمهایا از هند. هر کدام از این آثار جا داده شده، نشان‌دهنده‌ی ارتقا و بهبود این گلچین ادبی نسبت به نسخه‌ی پیشین آن است که در سال ۲۰۰۱ چاپ شده بود. همانگونه که سر ویراستار هر دو نسخه، یعنی وینسنت لیچ در مصاحبه‌ی آغازینش (پیش از انتشار کتاب) می‌گوید که الحاقات، زمانی اضافه شدند که متخصصانی از سنت‌های ادبی چینی، عربی، هندی و ژاپنی پیدا شدند که بتوانند طیف وسیعی از آثار انتخاب شده از این حوزه‌های ادبی را ویرایش کنند. (Leitch / Morris 2009, 299) البته خود این مسئله هم جالب توجه است که وی می‌گوید: "ویراستاران مشاور، عناوین، سرفصل‌ها، کتابشناسی‌ها و حاشیه‌نویسی‌ها را مشخص کرده‌اند و انتخاب‌های نهایی را انجام داده‌اند". (همان) در NATC از این متخصصان نامی برده نمی‌شود.

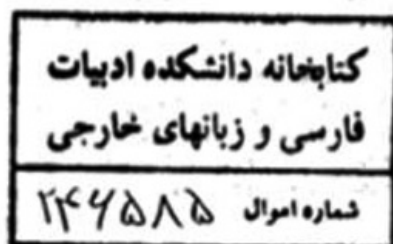
هر کدام از آثار آدونیس، کوچین، لی و ناراسیمهایا دست کم به سهم خود، به مجموعه‌ی متون تئوری-ادبی پیش رو کمک می‌کند. در همه‌ی گلچین‌ها و مجموعه‌های (آنتولوژیهای) دیگر که در باره‌ی نقد و تئوری ادبی منتشر شده‌اند، همانند "سنت نقد" ریشر (Richter) که سه شماره از آن (۱۹۸۹، ۱۹۹۸ و ۲۰۰۶) در آمده است و "تئوری ادبی: یک آنتولوژی" ریفکین / رایان (Rivkin / Ryan) که دو شماره‌ی (۱۹۹۸ و ۲۰۰۴) آن منتشر شده است؛ در نمایشی جهانی از ادبیات، به صورت اسفباری حتی در همان حد و اندازه‌ی NATC هم عمل نکرده و با شکست مواجه شده‌اند. اما چرا یک گلچین و آنتولوژی نقد و تئوری [ادبی] غالباً محدود به سنت‌های اروپایی می‌شود؟ چرا تصور می‌شود که مهمترین مخاطبین و خوانندگان متونی همچون NATC کسانی‌اند که بیشترین

علاقه را به [سنت های ادبی] آنگلو - اروپایی دارند؟ در پاسخ تا اندازه ای می توان گفت که شاید دلیل این مطلب، آن است که در این زمینه صرف نظر از اینکه چه کسانی این متن را می خوانند و یا از آن بهره می برند؛ فرض بر این قرار داده می شود که دانشجویان آمریکایی بیشترین سهم و سود را از مطالعه ی این متن می برند. جدایی و تناقض چنین ناهمگونی هایی زمانی آشکار می شود که بدانیم پر تیراژترین نسخه ی شماره ی نخست این آنتولوژی NATC که در شکل الکترونیک است؛ در صفحه عنوانش یک مهر فارسی دارد که نشان دهنده ی کتابخانه ی گروه فارسی و زبانهای خارجی در یک دانشگاه ایرانی است.^{۱۳} این مهر نشان می دهد که یک چنین آنتولوژی و گلچین ادبی، تأثیری بسیار فراتر از قاره ی آمریکا داشته است.

The Norton Anthology of Theory and Criticism

Vincent B. Leitch, *General Editor*

PROFESSOR AND PAUL AND CAROL DAUBE SUTTON CHAIR IN ENGLISH
UNIVERSITY OF OKLAHOMA



شکل ۱: برچسب کتاب به زبان فارسی بر روی شماره ی نخست آنتولوژی NATC

دومین نشانه‌ی تبعیض و تعصب NATC، مسأله‌ی توزیع زمانی آثار انتخاب شده‌ی آن می‌باشد. به‌طور مسلم گروه ویراستاران NATC توجهی به نظر مارشال براون نکرده است؛ که هنگام مرور شماره‌ی نخست NATC یادآوری کرده بود که "توجه بسیار زیادی به آثار گذشته (از لحاظ زمانی) شده است." (BROWN 2003, 455) منتقدین دیگری هم مانند دونالد مارشال (Donald Marshal 2003, 456) به بی‌تناسبی‌هایی از این دست اشاره کرده‌اند. جدای از این، نویسندگان معاصر بسیار زیادی همچون هنری لوئیس گیتز، ایو کوسوفسکی سجویک، فرانکو مورتی، دیک هدیچ، بل هوکز، لیزا لاول، جودیت بوتلر، پائول گیلروی، میسائل هاردت و آنتونیو نگری نیز در این ویرایش دوم اضافه شده‌اند. [حالیکه] از آثار متعلق به نظریه پردازان دوران قدیم و دوران قرون وسطی همانند کویتیلیان، پلوتینوس، ماکروبیوس، هاگ ویکتور، جیفری ویسناف، جامباتیستا جرالدا و پیردی رونسارد همگی چشم پوشی شده است. علاوه بر آنکه هیچ نظریه پرداز از دوران پیشا مدرن جایگزین آنها نشده است. سیاست ویراستاران در اولویت بخشی به ادبیات معاصر بجای ادبیات گذشته، شاید ریشه در این خواست و منطق آنها داشته باشد که خواسته‌اند اولویت عرضه‌ی آثار و کارهای ادبی را به نظریه پردازان امروزی و معاصر بدهند. گرچه عنوان فریبنده‌ی NATC این تصور را پیش می‌آورد که این آنتولوژی گستره‌ی تئوری ادبی را به‌طور کامل مورد بررسی قرار می‌دهد. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که این پراکندگی زمانی ارائه شده در آنتولوژی NATC، بازتابی است از یک رویکرد مدرن-محور در ارائه‌ی تئوری مدرن به جای شکل کلی آن. جای تعجب هم نیست زیرا این امر حاصل کار گروه ویرایشی است که از شش متخصص ادبیات مدرن و یک متخصص ادبیات قرون وسطی تشکیل شده است.^{۱۴} با دقت بیشتری می‌توان دید که تبعیض و ناهمگونی زمانی بکار گرفته شده، انشعاب‌های صورت گرفته از نقطه نظر ارایه جغرافیایی را عمیق‌تر ساخته است؛ همین مطلب مهمترین مبحث مورد نظر ما در اینجا است.

این گرایش و تعصب زمانی آنتولوژی NATC را در نامناسب‌ترین شکلش، می‌توان در چهار اثر انتخاب شده از سنت‌های ادبی غیراروپایی آن دید. مقدمه‌ی ویراستار که قبل از این چهار متن آمده است؛ نشان دهنده‌ی این مطلب است که معیار اصلی سنجش هر انتخاب، در واقع توانایی آن متن در نشان دادن و بیان چشم اندازها و سنت‌های ادبی غربی بوده است. بنابراین، انتخاب اثر آدونیس "مقدمه‌ای بر شعر عربی" در واقع به خاطر بخشی از آن است که به "شعر و مدرنیته" می‌پردازد. مقاله‌ی "زهولی" یعنی "چهار مقاله در باره‌ی زیبایی‌شناسی: به سوی یک دیدگاه جهانی" در واقع آمیزه‌ای است از یک تئوری

زیبایی شناسی از کانت و مارکس در کنار سنت های چینی. در مقاله ی ناراسیمهایای هندی که تحت عنوان "به سوی فرمول بندی و تنظیم یک ویژگی شعری مشترک برای ادبیات امروز هند" است؛ "می توان ادغام مفاهیم تی. اس. الیوت، اف. آر. لویس و سایر نویسندگان غربی را با طرحی از مفاهیم سانسکریت قرون میانه مشاهده کرد. در اثر کاراتانی کوچین ژاپنی هم که تحت عنوان "سرچشمه های ادبیات مدرن ژاپن" است؛ می توان دید که چگونه مفاهیم مدرن و بیگانه ی غربی از "ادبیات"، به شکل مضری وارد دنیای ژاپن اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست شده اند. (Leitch / Morris 2009, 299) برای هر کدام از این آثار ارائه شده در آنتولوژی، شایستگی هر متن بر اساس میزان تعامل آن با مفاهیم کانت، مارکس، الیوت، لویس و یا با موضوعات بنیادین سنت های ادبی - نقدی اروپایی و آنگلوفون سنجیده می شود.

اگرچه تبعیضها و تعصبات جغرافیایی، پیچیده و مشکل آفرین هستند؛ اما در اینجا و در مقایسه با کاربردهای نسنجیده شان از پیچیدگی کمتری برخوردارند. ویراستاران به صورت گذرا در نسخه ی نخست بیان کرده اند که: "تئوری همچنان اروپایی محور باقی مانده است اما ما انتظار داریم که روزی این تئوری جهانی شود." (NATC 2001, xxxvi) این در حالی است که آشکارا این مسأله را نادیده میگیرند که این مدرنیته ی اروپایی است که به تنهایی تلاش کرده تا حوزه ی جهانی تئوری را محدود به خود و ناشناخته باقی نگه دارد. بیان این چنین عبارتی [تنها] مسئولیت اروپا محوری را از دوش ویراستاران NATC و همچنین کسانی که در فرایند رسمی و شرعی کردن آن نقش داشته اند؛ بر میدارد و آنرا به صورت یک امر کاملاً تجربیدی و بدون بانی و مسبب مطرح میسازد. ویراستاران بیان میکنند: این تئوری است که باید "جهانی شود"، آنهایی که این را بیان میکنند؛ در واقع همان کسانی هستند که در جهت اروپا محوری کردن تئوری و قانونی ساختن آن میکوشند. ذکر این چنین مطلبی است که باعث میشود بث کوالسکی والاس یک تصحیح هوشمندانه را در نسخه ی اول NATC انجام دهد؛ وی چنین بیان می کند: "این تئوری نیست؛ این اروپا محوری است، یعنی تنها درک خاصی از تئوری" (Wallace 2003, 462) در واقع، اروپا محوری بیشتر محصول توهم فردی است تا یک وضعیت تاریخی، مدرن و یا غیره.

استفاده از اروپا محوری تئوری معاصر به عنوان دستاویزی برای باقی ماندن در فراسوی محدوده های مدرن است و در اساس واقعیت دادن به - و به طور دقیق تر بازبینی نکردن - هژمونی مفهوم تفاوت و اختلاف فرهنگی و در نتیجه هدر دادن دستاوردهای مهمترین تئوریسین های NATC. فراتر از همه اینکه چنین چیزی بمعنای چشم پوشی نمودن از

دستاوردهای تئوری پسا استعماری و بویژه مطالعات فرعی (subaltern studies) میباشد (که در اینجا فقط در آثار سپیواک و بهابها ارائه شده اند و دارای بهترین حالت‌های حاشیه ای و فرعی در ارتباط با پرسش های [اساسی] مربوط به [تئوریهای] پسا استعماری میباشد). هر چند پروژه ی چاکرابارتی و رناجیت گوها در باره ی ایالتی کردن اروپا (Provincializing Europe)، بخاطر سرسپردگی بیش از اندازه اش برای اروپا محوری مورد انتقاد قرار گرفته است؛ اما اکنون این متن کلاسیک به صورت پیش گفتاری سودمند و به عنوان یک روایت جایگزین برای تسلط هنجارها و قواعد اروپایی در ارتباط با روایت تاریخ ادبی باقی مانده است. کتاب چاکرابارتی که همانند سپیواک، بهابها و آپتر توصیه اش "مشارکت دادن آن چیزی است که غیر قابل ترجمه است" (همان، ۸۳) مطلب ذکر شده در بالا این واقعیت را بیشتر مجسم میسازد که بیشتر نقدهای شدید صورت گرفته از اروپا محوری، از منظر تاریخی بوده است، نه از منظر مطالعات ادبی.

حتی تاریخ دانانی از قبیل چاکرابارتی و رناجیت گوهه که در باره ی هیمنه ی تاریخ نگاری اروپایی مدرن از طریق بیان نقد "تاریخ در غیاب تاریخ جهان" پرسش هایی را مطرح کرده اند (Guha 2002)، بیشتر به عنوان تاریخ دان شناخته شده اند تا پژوهشگر ادبیات. گوهه به عنوان مهمترین تاریخ نگار در حوزه ی مطالعات فرعی، تاریخچه های بومی از مقاومت های دهقانی در بنگال دوره ی استعمار و نیز تجربه ی داخلی از "سلطه ی بدون هژمونی [استیلاء]" ارایه می دهد، که از نظر او خصوصیات جامعه ی هندی تحت سلطه ی استعمار را مشخص می کنند. (Guha 1983, 1998) در حالیکه قسمتهایی از روایت او در باره ی قدرت استعماری و نیز مقاومت ضد استعماری، هنوز نیاز به توضیح دارند؛ اما نمی توان این مسأله را نادیده گرفت که دستاوردهای منحصر به فرد او، که هیچ کس پیش از وی به آنها دسترسی نداشته است؛ در تدوین آرشیو این گونه مطالعات بسیار سودمند بوده است. یکی از دستاوردهای او در زمینه ی ادبیات تطبیقی ارائه شده است و این شاید به دلیل ماهیت خاص این رشته – که بعضی اوقات دست و پا گیر و برخی اوقات الهام بخش است – درباره ی "چیز غیر قابل ترجمه" باشد.

در حالیکه تاریخدانان گرفتار و سرگرم گسترش آرشیوها [ی اروپایی به سرتاسر جهان] بوده اند، نظریه پردازان ادبیات تطبیقی از سپیواک و بهابها گرفته تا ادوارد سعید تقریباً بدون استثنا سرگرم پرداختن به آرشیوهای اروپایی بوده اند. از میان این سه نفر تنها سپیواک^{۱۵} است که به طور قابل توجهی آرشیو مربوط به ادبیات جنوب آسیا را از راه ترجمه ی "مهاسواتا دیوی" گسترش داده است. (Spivak 1988; 1994; 2003) حتی در این نمونه ی

قابل ذکر هم، دخل و تصرف های ترجمه او، تاثیر کارهای تئوریک وی را کاهش نداده است. هیچ نویسنده ی هندی یا سنت ادبی هندی مربوط به دوره ی پیش مدرن به طور قابل توجه در ارتباط با برداشت سپیواک از زندگی پس از مرگ ادبیات تطبیقی قرار نگرفته است. (Spivak 2003)

آیا عدم حضور متون مرتبط با سنت های غیر غربی دوره ی پیشامدرن در آنتولوژی NATC و سنتهای نقدی مربوط به آن، بدان معنی است که سنت های ادبی - نقدی غیر اروپایی از همتایان اروپایی - آمریکایی ضعیف ترند؟ چنین فرض و گمانی را اخیراً می توان در یکی از صفحات "تاریخ ادبیات نوین" (New Literary History) مشاهده کرد. در شماره ی ویژه ی این نشریه که به پرسشی در باره ی مقایسه و تطبیق در زمینه های ادبی اختصاص داده شده است؛ متخصص ادبیات تطبیقی یعنی ماری لایون به مدرن بودن ذاتی مقوله ی تطبیق و مقایسه اشاره می کند و به عنوان مثال می گوید: "در کلی ترین حالت، تطبیق به طور ثابت و محکم در پایه و بنیان (تاریخی، سیاسی، و اجتماعی) مدرنیته قرار دارد. و به وسیله ی جزئی ترین و اصلی ترین جنبه های مدرنیته، برانگیخته و ایجاد می شود." (Layoun 2009, 585) وی انگیزه ی تطبیقی را با تغییر اشکال جامعه شناختی مدرن مثل جابجایی های جمعیتی، مهاجرت ها، ظهور کلانشهرها و اثرات آن بر روی تغییرات طبقاتی و سلسله مراتب اجتماعی مرتبط می داند. هر چند چنین فهرستی آشنا و حتی در موارد مشخصی، قانع کننده است؛ اما خالی از اشکال هم نیست. اگر مدرنیته پیش شرطی برای تطبیق و مقایسه است و یا [اگر حد اقل] آنرا اینگونه در نظر بگیریم؛ این میتواند توضیح بدهد که چگونه تعصبا و تبعیضهای تاریخی تقویت کننده ی بیشترین مطالعات و پژوهشهای معاصر ادبیات تطبیقی هستند. به عنوان مثال، مخصوصاً پژوهش های پسا استعماری که صراحتاً در مقابل پیش فرضهای اروپا محوری مقاومت و رقابت می کنند. در اینجا، در واقع یک استدلال دوطرفه می تواند وجود داشته باشد که بوسیله ی آن نظریه پردازان ادبیات تطبیقی تصمیم می گیرند که تطبیق و مقایسه همیشه یک چیز مدرن باشد. از اینرو بیشتر از آنکه تلاش بکنند تا تطبیق و مقایسه بتواند در برابر مفاهیم مکان و زمان پیشامدرن نگاهی باز داشته باشد؛ بیشتر مفهوم تطبیق را به گونه ای نشان میدهند که حتماً می بایستی هماهنگ با مدرنیته باشد.

و یا اینکه آیا توزیع [مغرضانه و نامناسب] زمانی در آنتولوژی نورتون NATC در واقع مصداق اشاره ی "عبدالفتاح کیلیطو"^{۱۶} است که می گوید (Abdelfattah Kilito, 2002) آرشیوهای مدرن بیشتر تمایل و گرایش به ادبیات جهانی دارند تا اینکه متونی باشند از

دوران قرون میانه و یا زمان های کهن؟ و چگونه میتوانیم این مساله را توجیه کنیم که، هرگاه چند فرهنگی بودن و کثرت گرایی توسط آنتولوژی NATC و نیز متون معیار در سایر آنتولوژیها، فراخوانده شده اند؛ [آنها بدون درنگ] به سمت مدرنیته تغییر جهت می دهند؟ در مقابل، گذشته دارای ایستایی و رکود نسبت به قوانین معیار [و موجود] است. غرب و اگر نه فقط اروپا از نامهای بزرگ اشباع شده و بیشتر متمایل به سوی نظم و هنجار دارد. از اینرو هرگاه در آنتولوژی NATC ریسکی [در راستای نقد اروپا محوری و یا گسترش تئوری از اروپا به کل جهان] صورت میگیرد؛ همواره این امر در بخش مربوط به عصر مدرن صورت میپذیرد.

از نقد نو تا تاریخ گرایی نو، تا پسا ساختار گرایی و تا تئوری خواننده - محور، هر گونه جریان مهم فکری که رشته ی ادبیات انگلیسی و نیز ادبیات های اروپایی مطرح شده تر همچون ادبیات فرانسوی و ادبیات آلمانی را شکل بخشیده است؛ علاقمند به استقلال محصول ادبی و تخصصی بودن دانش ادبی بوده است. بهمان اندازه ادبیات های غیر اروپایی برای اهداف تحقیقی و پژوهشی زیر مجموعه ی تاریخ قرار داده شده اند و تدریس این زبانها هم به دپارتمانهای مطالعات منطقه ای واگذار شده است؛ از اینرو این چنین استقلالی را در گستره ی ادبیاتهای غیر اروپایی نمی توان مشاهده کرد. تاثیرات و عوارض چنین مسئله ای آشکار است: مطالعات ادبی عربی، فارسی، ترکی و اردو محروم از آن حمایت فکری لازم و فراوانی هستند که از آرشپوهای ادبیات انگلیسی، فرانسوی و آلمانی می شود.

۶. مقایسه ای فراتر از اروپا (Comparison Beyond Europe)

ناهمگونی جغرافیایی یاد شده در بالا دارای یک کنایه و طنز برجسته هم هست. ادبیات تطبیقی دارای ذخیره گاه عظیمی در دنیای عرب است. چنانکه فریال غزول می گوید: " بنظر می رسد که آن [ادبیات تطبیقی] به یک بحران دیگر [...] در مرکز کلانشهری غرب تبدیل شود". (2006, 119) صعود و اوج گیری روز افزون ادبیات تطبیقی در جهان عرب و جهان فارسی، در مسیری درست برعکس با نزول آن در آمریکای شمالی و اروپا قرار دارد. این شاید بدان جهت باشد که بحث های رایج در مطالعات پسا استعماری و مطالعات جنسیتی در پیشاپیش و دایره ی توجه این رشته قرار گرفته اند. در حالیکه در زمینه های مشابه در آمریکای شمالی این مطلب دست نیافتنی است. ادبیات تطبیقی دارای یک برتری

و برجستگی سیاسی در خاورمیانه است که در آمریکا و اروپای معاصر چنین چیزی را نمی توان دید. بیان "غزول" در باره ی ادبیات تطبیقی در دنیای عرب بسیار دقیق است: "پژوهشگران ادبیات تطبیقی، دیگر به دنبال مطالعه و بررسی تأثیر و تاتر و یافتن سرچشمه ها و منابع نیستند و دیگر اصراری بر این روشهای کهنه ندارند؛ پژوهشگران امروزه بیشتر به بیان تفاوتها و نیز توانایی قرار دادن دو یا چند حالت متضاد در کنار یکدیگر، بدون برتری دادن یکی بر دیگری می پردازند." (همان، ۱۲۰)

برجسته ترین شخصیت در تاریخ ادبیات تطبیقی در جهان عرب بی گمان کسی نیست جز محمد غنیمی هلال (۱۹۱۶ - ۱۹۶۸).^{۱۷} او با ارایه ی رساله ی دکتری خود در سال ۱۹۵۲ تحت عنوان: "تأثیر نثر عربی بر نثر فارسی در سده های پنجم و ششم هجری"^{۱۸} موفق به دریافت دکترای خود از دانشگاه سوربن شد. و در طول عمر نه چندان بلندش، آثار فراوانی در زمینه ی ادبیات فرانسوی، عربی و فارسی به چاپ رساند. تا چند دهه وی مدیریت دپارتمان ادبیات تطبیقی در دانشگاه قاهره را بر عهده داشت، که به عنوان مرکز ادبیات تطبیقی در جهان عرب به شمار می رفت. روابط بین ادبیات عربی و فارسی از اهمیت و برجستگی ویژه ای در ادبیات تطبیقی موجود در قاهره برخوردار بوده است. و چنین چیزی را می توان در ترجمه ی عربی اثر کلاسیک فارسی "رادویانی" تحت عنوان "ترجمان البلاغه" (Raduyani 1983)، و یا تک نگاری "رمله محمود غانم" در باره ی پراکندگی "مزدوج" در میان ادبیات عربی و ادبیات فارسی، (Ghanim 1991) و یا اثر مقایسه ای همین مؤلف در باره ی شعر عربی ابوفراس و شعر فارسی خاقانی شیروانی که هر دو در زمینه ی حبسیات و زندان، شعرهای زیادی نوشته اند؛ مشاهده کرد. (Ghanim 1991)^{۱۹}

علاوه بر ترجمه از فارسی، محمد غنیمی هلال ترجمه های بسیاری هم از فرانسوی انجام داده است. از جمله از مترلینک، مولیر، ولنز آثاری را ترجمه کرده است. همچنین اثر مهم پل سارتر تحت عنوان "ادبیات چیست؟" (1947) را ترجمه کرده است. علاوه بر کارهای وی در زمینه ی مفهوم ادبیات تطبیقی که عمدتاً گرایش به [مکتب] فرانسه دارد؛ هلال در جزئیات روابط متقابل و دو سویه ی فرهنگ ادبی فارسی و عربی، بویژه در رابطه با پراکندگی داستان لیلی و مجنون هم مطالعه و بررسی کرده است. (Hilal, 1962) نگاه رو به شرق هلال در مورد منابع ادبیات تطبیقی به طور اساسی با شرق گرایی داخلی شده ی طه حسین در تضاد بود. دکترای هلال ادبیات تطبیقی بود. (Hilal 1996, 15) و با این حال ترجمه ی او از متون کلاسیک فارسی همانند لیلی و مجنون جامی از فارسی به عربی، به

غناى واژه شناسى و زبانشناسى تطبیقى شرقى کمک شایانى کرده است. بنابراین میراث قاهره ای در زمینه ی ادبیات تطبیقى در دوره ی مدرن، انشعابات رشته ای پژوهش های مدرن، که ادبیات را محدود به اروپا و تاریخ را محدود به جهان غیر اروپایی می کند؛ به چالش می کشد.

علاقه ی احیاء شده در میراث هلال و سرچشمه های ادبیات تطبیقى در جهان معاصر عرب، همانند درخواست دیوید دمروش از هوگو ملتزل بنیانگذار نشریه ی هفتگی (Acta Comparationis Litterarum Universarum (1877-1888) است. این نشریه یعنی ACLU، که ترجمه های بلند پروازانه ی حوزه ی ادبیات تطبیقى آن کاملاً چشمگیر است؛ نخستین نشریه ی پی در پی در زمینه ی ترجمه بود که اختصاص به ادبیات تطبیقى داشت. (Tóth- Nagy 2005, 56) در واژگان دمروش،^{۲۰} "ملتزل"^{۲۱} به دنبال "رهانیدن مفهوم ادبیات جهانی گوته از اصرار [صرف] بر جذب و بومی ساختن تأثیرات خارجی بر یک ادبیات ملی، و نیز تأثیر آن ادبیات ملی بر ادبیاتهای خارجی بود". (Damrosch 2006, 102) هورست فاسل می گوید که مفهوم "ملتزل" از ادبیات خیلی زود مقوله ها و طبقه بندیهای ادبیات ملی را در بر گرفت و حتی از آنها نیز فراتر رفت. او می گوید: "ادبیات همزمان که خودش را به صورت منطقه ای (جهانی) بیان می کند؛ در بردارنده شکل ملی هم هست." و همچنین وی با خلاصه کردن نظر "ملتزل"، بیان می کند که: "فرضیه ی بین المللی شدن، ادبیات جهانی را هم در بر می گیرد". (Fassel, 2005, 28)

بر اساس این نوشته، تمامیت سنت های ادبی هنوز مورد مطالعه و بررسی رشته ی ادبیات تطبیقى قرار نگرفته اند. یک زمینه ی بالقوه برای مطالعات آتی، رشته ی علم بدیع (فصاحت و بلاغت) می باشد که در جهان ادبیات عربی و یا جهان فارسی به آن علم بلاغت می گویند. نشریه ی مصری "فصول" شماره ی ویژه ای را به ترکیب بین تئوری ادبی کلاسیک عرب و پژوهش های ادبیات تطبیقى اختصاص داده است. (Fusul 1987) ساجدی (Sajidi 2008) این کار نشریه ی "فصول" را با اندکی تغییر در باره ی ژانر در سنت های ادبی فارسی تکمیل کرده است. اما چنین کارهایی فقط به عنوان یک شروع باقی مانده اند. تئوری ژانر به عنوان یک آرزوی اساسی و خواست مطلوب برای مطالعات معاصر در زمینه ی سنت های ادبی عربی و فارسی همچنان باقی مانده است. همانندبهای موجود میان ساختارگرایی قرن نوزدهم و تئوری "نظم" یا ساختار در علم بدیع (بلاغت) در ادبیات فارسی و عربی همچنان در انتظار توجه و مطالعه است. روابط بین شعر، تاریخ و سایر رشته ها هنوز در این سنت های ادبی بررسی نشده اند. با دیدی تطبیقى چنین کاری اگر چه در

ماهیت اش یک کار تخصصی است؛ اما بی گمان باعث تقویت و غنای تئوری ادبی در سطح جهانی خواهد شد.

یکی از ویژگیهای مهم ادبیات تطبیقی در جهان عرب و جهان فارسی، تازگی آن است. یکی از پیامدهای نوین بودن و تازگی، ظرفیت این رشته برای برانگیختن روش های تازه ی خوانش و قرائت متن است. حتی اگر ادعای "سپواک" مبنی بر "مرگ یک رشته" (Spivak 2003) در زمینه ی ادبیات اروپایی - آمریکایی هنوز معتبر باشد؛ پژوهشگران جهان عرب و جهان فارسی می آموزند که چگونه به گذشته ی ادبی شان با استفاده از متدولوژیهای اروپایی بپردازند، ولی در عین حال تابع و دنباله رو آنها نباشند. (Islamī Nudushan 1980; Khezri 2011). خضری بویژه نشان داده است که چگونه پژوهشگران عرب در زمینه ی ادبیات تطبیقی از قبیل طه ندا مفاهیم و متدولوژیهای اروپایی را گرفته اند و در همان حال این میراث خارجی را از نو مرور می کنند تا نیازها و ضرورتهای نوگرایی کشورهای اسلامی شده را تشخیص داده و دنبال کنند. (Nida 1991; Khezri 2011)^{۲۲}

این نکات ما را به این مبحث رهنمون می کند که بسیاری از نظریه پردازان حوزه ی پسا استعماری، مزیتهای حاصل از بینشهای فرعی و حاشیه ای را ایجاد کرده اند که سودپتا کویرج در مقاله اش آنرا تحت عنوان "مزیت های بربر بودن"^{۲۳} (The advantages of Being a Barbarian) مطرح می کند. (Kaviraj 2003) در دنیای استعماری و پسا استعماری "مردمان خارج از حوزه ی اروپا - آمریکا مجبور شده اند که به صورت مقایسه ای از طریق تجربه ی برخی از شکلهای استعمار و یا امپریالیسم زیست کنند." (Harootunian 2005, 26) در حالیکه ممکن است محدودیت هایی برای این استدلال باشد، از قبیل امکان صحت موقعیت ناشی از احتمال و تصادف بیشتر از سنجش و تأمل باشد؛ ولی این بحث به شکل مفیدی برای تئوری گسترده ای از تصور (تخیل) جلای وطن کرده (تبعیدی) که آدرنو آنرا مطرح می کند؛ قابل بحث و بررسی است. او در باره ی اینگونه تخیل (تصور) بیان میکند که: "بخشی از اخلاقیات است که در خانه / وطن خود نباشی وقتی که در خانه ی / وطن دیگری هستی." (Adorno 2005, 39) بهمان اندازه که "دسترسی به دو فرهنگ از بعضی جهات بهتر از [دسترسی به] یک فرهنگ است"، (Kaviraj 2003, 149) فرهنگهای ادبی کشورهای اسلامی شده هم می خواهند تا سهم بیشتری را در ارتباط با این شکل دانش از طریق مزیتهایی که برای "بربر بودن" فراهم شده است؛ داشته باشند. تنها نقطه ی اختلاف نویسنده ی مقاله ی حاضر - با احترام - به مزیت مقوله ی تخیل جلای وطن کرده ی آدرنو - تمایل رایج برای مرتبط ساختن این شکل دانش منحصر با مفهوم مدرنیته است.

مرور بدون پیش داوری این نمونه آثار که پیشتر در ادبیاتهای عربی و فارسی (در میان بسیاری از ادبیاتهای غیر غربی) صورت گرفته است تا مفهوم مقایسه را ارتقاء دهد؛ باعث شد که برنامه‌ی "لوبریچ" برای آینده‌ی اروپا محوری ادبیات تطبیقی به شکل غیر ضروری محدود به نظر برسد. یک استاد ادبیات تطبیقی که در انستیتوی مطالعات ادبیات تطبیقی آلمانی "پیتر ژوندی" در برلین تدریس می‌کند؛ می‌گوید: "یکاش پژوهشگران ادبیات تطبیقی آلمانی با روح و جان بر خوانش‌های نویسندگان بریتانیایی، فرانسوی، اسپانیایی، روسی، یونانی و یالاتین تمرکز کنند (و به همین خاطر اولویت کمتری به سایر نویسندگان ادبیاتهای دیگر) بدهند". (Lubrich 2006, 63) بر اساس نظر لوبریچ، ضرورت مقایسه و تطبیق اصولاً در گستره‌ی شناخت انسانی قرار دارد و نمی‌تواند محدود به یک جغرافیای خاص باشد.^{۲۴} اما اولویت را در این پیشگویی، نباید به اشتباه لوبریچ در متمرکز ساختن و محدود نمودن جغرافیای اش دانست؛ آنچه که در حال حاضر بسیار آسیب‌زننده‌تر است – و این نقد می‌خواهد ماورای مانیفستهای ادبیات تطبیقی عمل کند، و در بردارنده‌ی تمامی اشکال و اندازه‌ها باشد، از گلچین‌های ادبی (آنتولوژیها) گرفته تا مقالات علمی و نیز سایر نوشته‌ها – آن مفهوم از ادبیات است که بحث‌های پژوهشگران ادبیات تطبیقی معاصر را تشکیل می‌دهد. کورنگولد که بحث وی در باره‌ی "غیر قابل ترجمه" چهارچوب بحث قبلی این مقاله در باره‌ی تضاد بین ادبیات تطبیقی و رشته‌های مرتبط را تشکیل می‌داد؛ در باره‌ی برنامه‌اش برای آینده‌ی این رشته نتیجه‌گیری می‌کند که طرح و پیشنهاد چندان مناسبی وجود ندارد و ادبیات تطبیقی دنباله‌رو و زیر مجموعه‌ی دیگر [رشته‌ها] خواهد بود و اینکار را با "تقویت جدایی خودمان، تقویت زبان خارجی، و نیز رقابت خارجی" انجام می‌دهد. (Corngold 2005, 144) آنچه که به طور آشکار در طرح کورنگولد از قلم افتاده است؛ وجود هر گونه برنامه‌ی ملموس برای استعمار زدایی از زمینه‌ی کاریش، یعنی ادبیات تطبیقی است. ظاهراً این گمان و فرض نا نوشته وجود دارد که خوانش‌های تطبیقی و مقایسه‌ای کارهای فلور و هولدرلین از طریق بیانی پیشگویانه و سحر آمیز به حالت پسا استعماری کمک می‌کند. بر اساس نظر کورنگولد، ارتباط واقعی و اصولی بین خوانش‌های مقایسه‌ای و تطبیقی متون اروپایی و متناظر آنها در مطالعات فرعی وجود ندارد. چنین استدلال ناپایداری که تداوم بخش عرف و مسیر اصلی این رشته است؛ می‌بایستی به کنار رفته و به جایش یک طرح و بحث مستدل و محکم قرار بگیرد تا تطبیق ادبی از طریق منابع و آرشیوهای غیر اروپایی ایجاد شود.

کورنگولد دقیقا به این نکته اشاره می کند که ادبیات تطبیقی در واقع تلاشی برای هم قیاسی و تطابق بین موضوعات مورد مقایسه اش نمی کند. بنا براین قیاس کامل نه از ترجمه، بلکه از نا ممکن بودن ترجمه و حتی در نامطلوب بودن و نخواستن ترجمه است. درست همانطور که "حالت ها و شکل ها در زبانهای مختلف هرگز قابل قیاس نیستند". (همان، ۱۴۱) حتی اگر هم حالت هایی که ماهیت و جوهره ی ادبیات تطبیقی را تشکیل می دهند، هیچگاه قابل قیاس و تطبیق نباشند؛ اما باز، به طور آشکار با هم مرتبط می باشند. این روابط ادبی، آنگونه که این مقاله به آنها می پردازد؛ بوسیله ی رشته ی ادبیات تطبیقی تا اندازه ی زیادی به اشتباه تفسیر و تعبیر شده است. حتی اگر پژوهشگران، تطبیق ها و مقایسه هایشان را محدود به سنت هایی ادبی همچون آلمانی، فرانسوی و انگلیسی می کردند، بازهم چنین تطابق و قیاسی بسیار متناسب تر از سنتهای عربی، تمیل و چینی می بود؛ چرا که اینچنین تناسبی مطمئنا وهمی می بود. مقایسه و تطبیق در دوره ی مدرنیته - و چه در هر دوره ی زمانی دیگر- نمی تواند در چهارچوب استعماری بگنجد؛ تا بدان وسیله هند به بریطانیای کبیر "وابسته و مرتبط شود" تنها به خاطر آن که زمانی به عنوان مستعمره ی آن امپراطوری محسوب می شده است. همانطور که مشخص است یونان باستان به طور عمیقی الهام بخش دوران میانه ی جهان اسلام بوده است؛ همانطور هم، جهان اسلام برای اروپای دوره ی رنسانس الهام بخش بوده است. دقیقا همانطور که پیش داوری زمانی، زاویه ی دید جغرافیایی را ایجاد می کند؛ بنابراین جایگزینی پیش داوری زمانی با یک مدرنیته ی جهانی واکش پذیر، باعث می شود که افق های جغرافیایی تازه ای برای مقایسه ی در گذشته و زمان حال پدید آید.

این حالت تحمیل شده توسط مدرنیته، باعث محدودیت فضای ایجاد شده توسط ادبیات نشده است. نسل جدیدی از موضوعات پسا استعماری از گوشه و کنار مراکز غیر اروپایی وارد رشته ی ادبیات تطبیقی می شود، که سعی می کند معنای تطبیق و مقایسه را بر اساس سنتها و سبک زندگی غیر اروپایی به وضوح مشخص کند. با تغییر شکل یافتن جوهر مقایسه، آنها هنجارهایی را که روشهای خود - روشهای ما - تاسیس کرده اند؛ جایگزین می کنند. این نسل جدید از دانشجویان سنتهای اروپایی و آمریکایی را در ژانرها و زمینه های ادبی به طوری جانشین می کنند و ارائه می دهند که غیر قابل تفکیک از منبع و سرچشمه هایشان خواهند بود. اصطلاح ادبیات تطبیقی که در زبان عربی به عنوان "الأدب مقارن"^{۲۵} ترجمه شده و در فارسی با نام "ادبیات تطبیقی" استفاده می شود؛ هیچکدامشان متناظر و ترجمه ی کامل و دقیق این اصطلاح در انگلیسی نیستند (Zarrinkub 1959). این

اشتباهات جزئی و جالب در ترجمه می‌تواند نگرش‌هایی غیر از نگرش‌های موجود را بوجود آورد.

در گذشته و در سال ۱۸۳۶ آگوست گوبرت-آلون در تدریس‌هایش با عنوان "مطالعه ادبیات تطبیقی" از اصل مقایسه حمایت کرد که: "این یک اصل عمومی و جهانی است" و نوشت که "از میان تمامی متدودهای پژوه، روشی مفیدتر از روش مقایسه‌ای وجود ندارد". وی ادامه می‌دهد: "از لایه لای آن - روش تطبیقی - ایده‌های واضح‌تر و دقیق‌تری را دریافت می‌کنیم و از معرفتی بادوام‌تر برخوردار خواهیم بود." (ii, 1836) در دهه‌های بعدی، "ملتزل" رشته‌ی ادبیات تطبیقی را بسیار فراتر از جغرافیای مورد نظر گوبرت-آلون برد و ادبیات چین و هند را در مفهوم خود از ادبیات جهانی گنجانید. (Damrosch 2006) حمایت روش شناختی (متدولوژیک) گوبرت-آلون از تطبیق و مقایسه نشان می‌دهد که صرف‌نظر از نقص‌های آن در عمل، فایده‌ی شناخت‌شناسانه‌ی روش تطبیقی، حتی در آن مرحله‌ی اولیه‌ی این رشته‌ی مدرن هم شناخته شده بود. مقایسه‌ی یک مفهوم زبانشناسی صرفاً هند و اروپایی نیست، آنگونه که بیشتر دانشجویان و بویژه منتقدان لیبنیز، هومبولت، بوپ و جونز فرض کرده‌اند. (Mauro/Formigari 1990).

صرف‌نظر از چالش‌هایی که تکرار فرهنگ‌های ادبی برای استحکام یک رشته‌ی پژوهشی دارد؛ جامعیت جغرافیایی به طور کامل تحت قیمومیت ادبیات تطبیقی قرار می‌گیرد. اگر ادبیات تطبیقی به اندازه‌ی کافی مقایسه‌ای و تطبیقی نباشد؛ نمی‌تواند ادعا کند که یک رشته‌ی پژوهشی است. ملتزل نقد محکمی را در باره‌ی بومی‌گرایی‌های با اساس صرف ملی، مطرح می‌کند و مطالعات ادبیات تطبیقی روزگار خودش را در شماره‌ی افتتاحیه‌ی (Acta Comparationis) مورد توجه قرار می‌دهد. در یک نقد آگاهانه از ملت - دولت و تأثیرات آن بر روی آینده‌ی رشته‌ی ادبیات تطبیقی، ملتزل بیان می‌کند که:

"هر ملتی به "ادبیات جهانی" خودش نیاز دارد بدون اینکه بداند چه معنایی می‌دهد. همزمان هر ملت به یک و یا چند دلیل معتبر خودش را برتر از سایر ملتها می‌پندارد [...] این اصل نادرست ملی، تشکیل‌دهنده‌ی پیش‌فرض اساسی زندگی روحی جمعی اروپایی مدرن است [...] به جای دادن فضای چند صدایی و دیدن ثمره و میوه‌ی آن در آینده [...] هر ملتی امروزه بر محدودترین تک صدایی تأکید می‌ورزد و اینکار را با برتر شمردن زبان خود انجام می‌دهد. این یک رقابت ساده لوحانه است که نتیجه‌ی آن باخت و عدم فایده

برای همه ی طرف های آن بازی خواهد بود". (تاکید اضافه شده است. Meltzl 1877, (60))

ادبیات تطبیقی بیش از هر رشته ی دیگری با میانجی گری و ارتباط بین ادبیات های ملی و تاریخ مفهومی سروکار دارد - که زمینه ی غیر غربی آن در زیر شاخه ی مطالعات منطقه ای رده بندی می شود - از لحاظ تاریخ مفهومی، رشته ی ادبیات تطبیقی به ما می آموزد که چگونه به منابع [ادبی] دست پیدا کنیم و چگونه افق های عملی آنرا گسترش دهیم. از لحاظ ادبی هم این رشته می تواند مهارت های زبان شناسانه را که پیش شرط کار با سنت های ادبی اند؛ به ما بیاموزد. با ترکیب مطالعات منطقه ای با تاریخ، که در عین حال وفادار به استقلال محصول ادبی باشد، ادبیات تطبیقی می تواند تغییر مفهومی و عملی را برانگیزد و باعث شود. شاید با قرار گیری یک نقطه ی تماس بین سنت های ادبی اروپایی - آمریکایی و کشورهای اسلامی و یا حتی یک تفکیک و جدایی نمایان، یکی از این دانشجویان کتابی را در زبانی غیر از انگلیسی بنویسد که بجای فرضیه ی "مرگ" ادبیات تطبیقی که سپیواک آنرا مطرح کرد (Spivak 2003) یک تولد دوباره برای این رشته را آغاز کند.

پی نوشتها

۱ این مقاله هر چند ترجمه است اما به دلیل اهمیت و تازگی مطالب آن در حوزه ادبیات تطبیقی و یادداشتها و توضیحات ارزشمند مترجم محترم جهت چاپ مورد تأیید قرار گرفت با این توضیح باید اشاره کرد که مقاله حاضر ترجمه ای است از مقاله *The Geograpy of Comparative Litration, Journal of Litration Theory*, Vol.5, No.2, 2011 (Rebecca Gould) تالیف دکتر ربکا گولد (Rebecca Gould)، دانشیار ادبیات تطبیقی دانشگاه یل-نوس-کالج. دکتر گولد دارای مدرک لیسانس از گروه ادبیات تطبیقی و زبانهای اسلاوی دانشگاه کالیفرنیا - بریکلی (University of California, Berkeley)، فوق لیسانس از گروه ادبیات تطبیقی (فارسی، روسی و ادبیات آنگلوفن) از دانشگاه سیتی شهر نیویورک (City University of New York) و مدرک دکترا از گروه مطالعات خاورمیانه، جنوب آسیا و آفریقا و نیز ادبیات تطبیقی دانشگاه کلمبیا ی (Columbia University) ایالات متحده ی آمریکا است. از وی کتابها و مقالات زیادی پیرامون ادبیات تطبیقی، ادبیات جهان، نظریه های ادبی، ترجمه و غیره منتشر شده است. برای مشاهده ی خلاصه ای از کارهای خانم دکتر گولد و نیز نمونه نوشته های وی به وبسایت زیر مراجعه نمایید:

<http://www.yale-nus.edu.sg/about/faculty/rebecca-gould/>

http://works.bepress.com/r_gould/

ایمیل مؤلف: rebecca.gould@yale-nus.edu.sg

ترجمه و تحقیق: دکتر حیدر خضری (Haidar Khezri) استادیار مهمان، مرکز مطالعات خاورمیانه (Centre for the Study of the Middle East (CSME) دانشگاه ایندیانا، ایالات متحده ی آمریکا. برای مشاهده ی خلاصه ای از کارهای مترجم به وبسایت زیر مراجعه نمایید:

<http://www.indiana.edu/~csme/khezri.shtml>

ایمیل مترجم: hkhezri@umail.iu.edu

۲ - [پی نوشتها، توضیحات و اصطلاحات داخل کروش [] از آن مترجم هستند، بقیه ی موارد متعلق به مؤلف می باشند].

۳ - [مجله ی] "تاریخ و تئوری" بیشتر روی گسترش مطالعه ی فکری در زمینه هایی فراتر از گستره های اروپا کار کرده است. نمونه ای از بحث های مرتبط با اروپا محوری در علوم انسانی معاصر را می توانید در (Dietze 2008) و پاسخهای (Chakrabarty 2008) ببینید.

۴ نگا: (Richter 2006) و (Rivkin / Ryan 2004).

۵ - برای بررسی اروپا محوری به عنوان یک چالش شناخت شناسانه در گستره هایی غیر از ادبیات تطبیقی نگاه کنید: در رابطه با مطالعات منطقه ای به: (Gould 2008)، در رابطه با علوم سیاسی و اقتصاد به: (Amin 1988) و در رابطه با تاریخ به (Chakrabarty 2000).

۶ - [برای ترجمه ی اصطلاح *imagination* از معادل فارسی "تخیل" استفاده شده است. این معادل به مراتب دقیقتر و علمیترا از واژه های تخیل یا خیال است].

۷ - بنا بر نظر هاگسون ((Hodgson (1974, 56-60) منظور از دنیای اسلامی شده در اینجا فرهنگ های ادبی عربی، ترکی، پارسی وارد و همچنین فرهنگهایی است که از سنت های اسلامی تاثیر گرفته اند. این اصطلاح اسلامی شده با اصطلاح اسلامی تفاوت دارد چرا که فرهنگ ادبی التزاما مترادف با هویت مذهبی نمی باشد. اصطلاح اسلامی شده در آنجا که بیانگر اشتباه بین مذهب و فرهنگ است اصطلاحی جامع و قانع کننده نیست و همواره نمی تواند سنت های مورد نظر را شرح دهد، بلکه بصورتی سودمند بین تمام جنبه های فرهنگی و ادبی کشورهای اسلامی شده با نوع تفکر اسلامی تمایز قایل میشود.

۸ - [استعمار درونی شده و یا استعمار بومی شده، معادلهای فارسی مناسبی برای *internalized colonialism* به شمار میروند].

۹ - مرور موقعیت شاخص تاریخ در مقایسه با مطالعات ادبی در زمینه ی ارائه ی نمونه های جهانی سازی که در اینجا ذکر شده به صورت موجز و خلاصه وار است و برای سنجش مطالعات ادبی کافی نمی باشد. با انجام این نوع پژوهش و بررسی تاریخی، تاریخدانان برنده

های پر آوازه تر و معتبرتری خواهند بود در حالیکه شما با تخصص در زمینه ی ادبیات عرب قرون وسطی تنها یک بازنده خواهید بود. این جمله را یک منتقد ادبی گمنام گفته است. بدست آوردن اهمیت نمادین در مطالعات ادبی مستقیماً به توانایی شخص در پذیرش یک شیوه و تعبیر اروپایی بستگی دارد.

۱۰- [استاد برجسته و بازنشسته ی ادبیات تطبیقی دانشگاه پرینستون ایالات متحده ی آمریکا که مطالعات و ترجمه های وی در ارتباط با ادبیات تطبیقی و نیز کافکا از جایگاه در خور توجه جهانی برخوردار است].

۱۱- [مفهوم "قبلاً به ترجمه در آمده" هم در بعد ثنوری و هم در بعد کاربردی بر مفهوم "غیر قابل ترجمه" پیشی دارد. حتی حضور و ماهیت "غیر قابل ترجمه" به نحو غیر قابل انکاری بستگی به حضور از قبل "قبلاً به ترجمه در آمده" دارد. اگر "غیر قابل ترجمه" نقطه ی شروع و ایده آل ادبیات تطبیقی باشد؛ "قبلاً به ترجمه در آمده" از قبل در بطن ادبیات تطبیقی قرار گرفته است].

۱۲- [دیدگاه نویسنده ی محترم در این مورد جای تامل دارد. به عنوان مثال مطالعات ادبیات تطبیقی در دانشگاه دمشق ارتباطی قوی و بسیار نزدیک با گروه زبان و ادبیات عربی دارد که قابل مقایسه با همتای انگلیسی آن نیست. مطالعات ادبیات تطبیقی در ایران تا قبل از انقلاب اسلامی ایران، بیشتر با گروههای زبان و ادبیات فرانسه و در بعد از انقلاب، بیشتر با گروههای زبان و ادبیات عربی در پیوند بوده است].

۱۳- برگرفته از سایت www.scribd.com در اکتبر ۲۰۱۰. [به نظر می رسد که مهر مورد اشاره، مربوط به کتابخانه ی دانشکده ی ادبیات فارسی و زبانهای خارجی دانشگاه علامه طباطبایی تهران باشد].

۱۴- متخصص ادبیات قرون وسطی "لوری ای. فینک" (Laurie A. Finke) است. تنها تفاوت موجود میان ویراستاران چاپ اول و دوم، اضافه شدن "تی. دنان شارپلی - ویتینگ" (T. Denean Sharpley-Whiting)، متخصص ادبیات مدرن آفریقایی - آمریکایی در چاپ ۲۰۱۰ می باشد.

۱۵- [گایتری سپیواک (Gayatri Chakravprty Spivak) نظریه پرداز و فیلسوف هندی الاصل و یکی از مشهورترین نظریه پردازان ادبیات پسااستعماری. وی در سال ۲۰۰۳ کتاب "مرگ یک نظم" (Death of Discipline) را منتشر ساخت. وی هم اکنون استاد انگلیسی و ادبیات تطبیقی دانشگاه کلمبیا ی ایالات متحده ی آمریکا است].

۱۶- [نویسنده ی مراکشی الاصل که از او کتابهای زیادی به عربی و فرانسوی منتشر شده است. از مشهورترین کتابهایش می توان به "زبان آدم" (لسان آدم) و نیز "زبانم را حرف نخواهی زد" (لن تتکلم لغتی) اشاره کرد].

۱۷- [مهمترین کتاب محمد غنیمی هلال در زمینه ی ادبیات تطبیقی به فارسی ترجمه شده است. نگا: هلال، محمد غنیمی. *ادبیات تطبیقی*. ترجمه سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی. چاپ اول. تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۳ هـ/ش/۱۹۹۴م. برای اطلاعات بیشتر پیرامون زندگی، آثار و نیز جایگاه غنیمی هلال در عرصه ی ادبیات تطبیقی در جهان اسلام به منابع زیر رجوع شود: خضری، حیدر: *الأدب المقارن فی ایران والعالم العربی ۱۹۰۳ - ۲۰۱۲*، تهران، سمت، ۱۳۹۲. ۱۰۳ - ۱۱۹؛ ۱۴۴-۱۵۰؛ ۱۸۳ به بعد؛ ۲۴۸ به بعد. پراندوجی، نعیمه. *بررسی آثار، افکار و جایگاه محمد غنیمی هلال در ادبیات تطبیقی عربی*. پایان نامه دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی. تهران: دانشگاه تربیت مدرس. دانشکده علوم انسانی. گروه زبان و ادبیات عربی، ۱۳۸۷].

۱۸- [منظور هجری قمری است].

۱۹- [برای اطلاع از پژوهشهای تطبیقی نظری و کاربردی انجام گرفته بین ادبیاتهای فارسی و عربی به منبع زیر مراجعه شود:

خضری، حیدر: کتاب شناسی کتاب های نظری ادبیات تطبیقی در کشورهای عربی و ایران از آغاز تا سال ۱۳۹۱ هـ/ش / ۲۰۱۲ م، ادبیات تطبیقی (فرهنگستان زبان فارسی) ۳ / ۲، (پاییز و زمستان ۱۳۹۱)، پیاپی ۶؛ ابوالقاسم رادفر: کتاب شناسی توصیفی ادبیات تطبیقی، تهران: طهورا ۱۳۹۳].

۲۰- [دیوید دمروش (David Damrosch) رئیس سابق انجمن آمریکایی ادبیات تطبیقی و مشهورترین نظریه پرداز ادبیات جهانی است. وی هم اکنون استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه هاروارد ایالات متحده ی آمریکا است. وی در سال ۱۳۹۰ بنا به درخواست فرهنگستان زبان فارسی سفری هم به ایران داشته است].

۲۱- [هوگو ملترز (۱۸۴۶ - ۱۹۰۸) اندیشمند مجارستانی که در حد فاصل سالهای ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۸ همراه با ساموئل براسسی (۱۸۰۰ - ۱۸۹۷) مجله ی چند زبانه ی *Összehasonlító Irodalomtörténeti Lapokat* را در ارتباط با ادبیات تطبیقی و ادبیات جهانی منتشر ساخت].

۲۲- [این کتاب که تز دکتری اینجانب در دانشگاه دمشق بوده است، تحت عنوان "الأدب المقارن فی ایران و العالم العربی ۱۹۰۳-۲۰۱۲ (ادبیات تطبیقی در ایران و جهان عرب ۱۹۰۳-۲۰۱۲)، در سازمان سمت به چاپ رسیده است].

۲۳- در این مقاله، کویراج فاصله ی خود را با نظریه ی پسا استعمار (postcolonial) حفظ کرده است، و مشکوکانه بیان می کند که " آن (پسا استعمار) تنها ادعای یک تئوری شدن را دارد". (۱۶۱-۲۰۰۳) مخالفت کویراج با پیکره ی کلی نظریه ی "پسا استعمار" به عنوان یک "نظریه" پاسخگوی اعتراض من بر خطر تکیه بر امور ظنی و محتمل الوقوع است. هر چند این دیدگاهش توسط دیگر تئوریسین ها پذیرفته نشد.

۲۴- در اینجا باید متذکر شد که مرکز مطالعات ادبی فردریک شلیگل (Friedrich Schlegel Graduate School) واقع در دانشگاه فرای برلین (Freie Universität Berlin) که متعلق به موسسه

ی پیتر ژوندی (Peter Szondi-Institut) می باشد؛ در بردارنده ی پروژه ی جدیدی به نام (Zukunftsphilologie: Revisiting the Canons of Textual Scholarship) گردیده است. بررسی و مقایسه ی سنتهای ادبی یونانی، لاتینی، عربی، عبری، سانسکریت و چینی هدف غایی این پروژه می باشد. حد فاصل سالهای ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۱، من یکی از دو دریافت کننده ی اولین کمک هزینه ی این پروژه بودم و از حمایتهایی که این پروژه از من نمود؛ سپاسگزارم.
۲۵- [منظور "الأدب [المقارن" است].]

منابع

- Adorno, Theodor, *Minima Moralia: Reflections on a Damaged Life*, transl. E. F. N. Jephcott, London/New York 2005.
- Amin, Samir, *L'eurocentrisme: Critique d'une id_ologie*, Paris 1988.
- Apter, Emily, *Untranslatables: A World System*, *New Literary History* 39:3 (2008), 581–598.
- Bhabha, Homi, *The Location of Culture*, New York 1994.
- Brown, Marshall, *Theory without Method, Criticism without Voice*, *Forum on »Historicizing Theory«*, *Pedagogy* 3:3 (2003), 451–457.
- Chakrabarty, Dipesh, *Provincializing Europe: Postcolonial Thought and Historical Difference*, Princeton 2000.
- , *In Defense Of Provincializing Europe: A Response To Carola Dietze*, *History and Theory* 47:1 (2008), 85–96.
- Chekuri, Christopher, *Writing Politics Back into History*, *History and Theory* 46:3 (2007), 384–395.
- Corngold, Stanley, *Comparative Literature: The Delay in Translation*, in: Sandra Bermann/ Michael Wood (ed.), *Nation, Language, and the Ethics of Translation*, Princeton, NJ 2005, 139–145.
- Damrosch, David, *Rebirth of a Discipline: The Global Origins of Comparative Studies*, *Comparative Critical Studies* 3:1/2 (2006), 99–112.
- DeYoung, Terri, *Placing the Poet: Badr Shakir al-Sayyab and Postcolonial Iraq*, Albany, NY 1997.
- Dietze, Carola, *Toward a History on Equal Terms: A Discussion of Provincializing Europe*, *History and Theory* 47:1 (2008), 69–84.
- Fassel, Horst, *Hugo von Meltzls komparatistische Entw_rfe im Spannungsfeld von Regionalismus und Universalismus*, in: H.F. (ed.), *Hugo Meltzl und die Anf_uge der Komparatistik*, Stuttgart 2005, 25–40.
- Fowler, Alistair, *Kinds of Literature: An Introduction to the Theory of Genres and Modes*, Cambridge, MA 1982.
- Fusul: *majallat al-naqd al-adabi. Special issue on Literary Terminology* 7:3 (1987).

- Ghanim, Ramlah Mahmud, *Al-Muzdawaj wa-al-mathnawi bayna al- cArabiyah wa-al-Farisiyah*, Cairo 1991.
- , *Fann al-habsiyyat bayna Abi Firas al-Hamdani wa al-Kha-qa-ni*, Cairo 1991. (Ghanim1991b)
- Ghazoul, Ferial J., *Comparative Literature in the Arab World*, *Comparative Critical Studies* 3:1/2 (2006), 113–124.
- Gobert-Alvin, Auguste L.G., *Etudes de littérature comparée*, Valenciennes 1836.
- Gould, Rebecca, *How Newness Enters the World*, *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East* 28:3 (2008), 533–557.
- , *Review-Essay of Takhyil: The Imaginary in Classical Arabic Poetics*, ed. Geert Jan van Gelder/ Marl_ Hammond, *Journal of Arabic Literature* 41:3 (2010), 327–330.
- Guha, Ranajit, *Elementary Aspects of Peasant Insurgency in Colonial India*, Delhi 1983.
- , *Dominance without Hegemony: History and Power in Colonial India*, Cambridge, MA 1998.
- , *History at the Limit of World-History*, New York 2002.
- Harootyan, Harry, *Some Thoughts on Comparability and the Space-Time Problem*, *Boundary* 2 32:2 (2005), 23–52.
- Hilal, Muhamad Ghunaymi, *Layla wal-majnun*, Cairo 1962.
- , *Muhammad Ghunaymi Hilal, naqidan wa-raidan fi dirasat al-adab al-muqaran: kitab tadhkari*, Cairo 1996.
- Hodgson, Marshall G. S., *The Venture of Islam: Conscience and History in a World Civilization*, vol. 1, Chicago 1974.
- Hussein, Taha, *The Future of Culture in Egypt [Mustaqbal al-Thaqafa fi Misr, 1938]*, transl. S. Glazer, New York 1975.
- Tóth-Nagy, Ildik_, *Zwischen Provinzialität und Universalität. Hugo von Meltzl als Vorläufer der vergleichenden Literaturwissenschaft*, in: Horst Fassel (ed.), *Hugo Meltzl und die Anfänge der Komparistik*, Stuttgart 2005, 49–64.
- Kaviraj, Sudipta, *On the Advantages of Being a Barbarian*, in: Jackie Assayag/V_ronique B_n_ (ed.), *At Home in the Diaspora: South Asia, Europe, the United States*, Bloomington, IN 2003, 148–162.
- Khezri, Haidar, *Al-Dirasat al-Moqarana bayna al-Adabain al-Arabi wa al-Farsi*, PhD dissertation, University of Damascus, Tehran (forthcoming 2011).
- Kilito, cAbdelfattah, *Lan tatakallam lughati*, Bayrut 2002.
- Layoun, Mary N., *Endings and Beginnings: Reimagining the Tasks and Spaces of Comparison*, *New Literary History* 40:3 (2009), 583–607.
- Leitch, Vincent B. et al. (ed.), *The Norton Anthology of Theory and Criticism*, New York 2001; 2010.
- Leitch, Vincent B. /Daniel Morris, *Interview*, *sympleke*, 17:1/2 (2009), 291–306.
- Lubrich, Oliver, *Comparative Literature – in, from and beyond Germany*, *Comparative Critical Studies* 3:1/2 (2006), 47–67.

- Mantena, Rama, The Question of History in Precolonial India, *History and Theory* 46:3 (2007), 396–408.
- Marshall, Donald G., Shooting Niagara, *Forum on »Historicizing Theory«*, *Pedagogy* 3:3 (2003), 463–467.
- Mauro, Tullio De/Lia Formigari, *Leibniz, Humboldt, and the Origins of Comparativism*, Amsterdam 1990.
- Meltzl, Hugo, Present Tasks of Comparative Literature, *Acta Comparationis Litterarum Universarum* I (1877), 179–182 and II (1877), 307–315; reprinted in: Hans-Joachim Schultz/Phillip H. Rhein (ed.), *Comparative Literature: The Early Years*, Chapel Hill, NC 1973, 56–62.
- Mitchell, Timothy, The Middle East in the Past and Future of Social Science, in: David L. Szanton (ed.), *The Politics of Knowledge: Area Studies and the Disciplines*, Berkeley 2004, 71–119.
- Moretti, Franco, Conjectures on World Literature, *New Left Review* 1 (2000), 55–67.
- Nida, Taha, *Al-adab al-muqaran*, Beirut 1991.
- Nudushan Islami, Muhammad c Ali, Ta’asir uropa dar tajadod adabi iran, in: M.N., *Jam-i jahanbin*, Tehran 1980.
- Pollock, Sheldon, *Pretextures Of Time*, *History and Theory* 46:3 (2007), 366–383.
- , *Cosmopolitan Comparison*, Plenary Address to the American Comparative Literature Association Meeting, 2010.
- Raduyani, Muhammad bin cUmar, *Tarjuma n al-Bala gha*, ed. Ahmad Ates, Tehran 1983.
- Rao, Velcheru Narayana/David Shulman/Sanjay Subrahmanyam, *Textures of Time: Writing History in South India 1600–1800*, Delhi 2001.
- Richter, David, *The Critical Tradition: Classic Texts and Contemporary Trends* [1989], New York 2006.
- Rivkin, Julie/Michael Ryan, *Literary Theory: An Anthology* [1998], New York 2004.
- Ruttkowski, Wolfgang Victor, *Literarischen Gattungen. Reflexionen _ber eine modifizierte Fundamentalpoetik*, Bern 1968.
- Said, Edward, *Culture and Imperialism*, New York 1993.
- Sajidi, Tahmuris, Barrasi shabeh adabiyat va canwa adabian, in: T.S., *Az adabiyat-i tatbiqi ta naqd-i adabi*, Tehran 2008, 303–319.
- Spivak, Gayatri Chakravorty (transl.), *Draupadi*, by Mahasweta Devi, in: G.C.S., *In Other Worlds*, New York 1988, 179–196.
- (transl.), *Breast-Giver*, by Mahasweta Devi, in G.C.S., *In Other Worlds*, New York 1988, 222–240.
- (transl.), *Imaginary Maps: Three Stories*, by Mahasweta Devi, London 1994.
- (transl.), *Chotti Munda and His Arrow*, by Mahasweta Devi, Oxford 2003.
- , *Death of a Discipline*, New York 2003.
- , *Translating into English*, in: Sandra Bermann/Michael Wood (ed.), *Nation, Language, and the Ethics of Translation*, Princeton, NJ 2005, 93–110.

- Tóth-Nagy, Ildikó, Zwischen Provinzialität und Universalität. Hugo von Meltzl als Vorläufer der vergleichenden Literaturwissenschaft, in: Horst Fassel (ed.), Hugo Meltzl und die Anfänge der Komparatistik, Stuttgart 2005, 49–64.
- Van Gelder, Geert Jan/Marl_ Hammond, Takhyī: The Imaginary in Classical Arabic Poetics, Oxford 2008.
- Wallace, Beth Kowaleski, Historicizing Theory, Forum on »Historicizing Theory«, Pedagogy 3:3 (2003), 458–462.
- White, Hayden, Metahistory: The Historical Imagination in Nineteenth-Century Europe, Baltimore 1975.
- Zarrinkub, °Abd al-Hussein, Ashnayı be naqd adabi, Tehran 1338/1959.